

استاد مریوط

روح القدس، موالی

سید علی نور
حقیقہ الہی

فوزی

جلسہ اول
دریں

۱

مشرح حال قاضی بیضاوی

٢٣ جمادى الثاني ١٢٣٨

(أعمال شرفه في فقهه بفتاوى رابايرن مزايي تفسير ایشان را بنویسد؟)

جواب اول در اصل تفسیر بیضاوی بنام ^{امیر} ~~الشیخ~~ ^{القاری} و انوار التمریل ص ۵۰۰
نامش: عبدالله لقب: ناصر الدین شهاب: ابو الحسین یا ابو سعید همدانی
در یکی از دستاویزهای سعید از بنام بیضاوی متولد شد به همین خاطر آن را
بیضاوی میگویند ایشان از علماء سمرقند قرن هشتم هجری همدانی
هم عصر علامه سعدی همدانی و از نظر مذهب شیعی غیری متعصب همدانی

وفات: امین در تبیخ در سنه (۶۸۵ تا ۶۸۲)

سازمان

۱۰۰ باشد کافی صاحب حسن اسم امامت در سیدان

22 March 2017

٢٢ جمادى الثاني ١٢٢٨

[illegible]

عید نوروز (تعطیل) - محرم ۱۴۰۱ - ان ستم شامی پیرانی، ملو سه قیسه قم (۱۳۳۱ هـ. ق) - عیادت فتح الشیر (۱۳۳۱ هـ. ق) - عید نوروز (تعطیل) - محرم ۱۴۰۱ - ان ستم شامی پیرانی، ملو سه قیسه قم (۱۳۳۱ هـ. ق) - عیادت فتح الشیر (۱۳۳۱ هـ. ق)

۲

۳

فروردین

23 March 2017

۲۴ جمادی الثانی ۱۳۳۸

در مجلس کس جواب نداد قاضی بعد از شنیدن این امر نکته را به عینه بیان
 کرد و محل آن را بیان کرد و در این نکته (دو مشکل وجود دارد)
 و آن را حل کرد وقتی حاضرین دیدند دستومه او نگذاشت و وقت در
 جلسه حاضر بود ایشان را استقبال کرد و خود آورد ایشان
 پس از توفیق خویش ایشان را خواهان منصب گردانید

وایشان شیخ زکریا و استاد قاضی بود و ~~مجلس~~ قاضی بیافوس تا وفات با ایشان
 بودند و در وقت وفات کنار ایشان دفن شدند

جمادی

۲۵ جمادی الثانی ۱۳۳۸
 24 March 2017
 املی

تصانیف های ایشان از کتاب ذیل می باشد

- ۱- دینه و مختصر التوسید
- ۲- اصول فقه المصباح
- ۳- در علم کلام طوالمعالم
- ۴- در نحو شرح کافی
- ۵- در منطق شرح مطالب و غیره تصنیف کرد



مزایای تفسیر جبقاوی

این تفسیر از سه تفسیر بزرگ اعتبار دارد

۱- مسائل علم کلام و حکمت را از تفسیر رازی اخذ کرده است

۲- معانی و بیان را از تفسیر زحشری بنام کشف اخذ کرده است

۳- حقایق و لطائف را از تفسیر اعم راجع اخذ کرده است

و چون که علامه زحشری معتزله بود اکثر عقائد معتزلی را با بیان

و لائن مبین را رد می کند و چون قسمی از تفسیر رازی می باشد

با نهایت تفسیر بیان کرده حتی غلو کرده و حتی حدیث ضعیف را بیان

کرده حال آنکه هدف از حدیث ضعیف این است

سؤال ۲- اسماء سورہ فاتحہ را با تفصیل بیان کن و وجه تسمیہ آن را بگو
فاتحہ نیز بیان کن

ناظمی بیضاوی برای فاتحہ ۱۴ اسم بیان کرده است ۱- فاتحہ کتاب ۲- ام القرآن

۳- اسئل القرآن

و وجه تسمیہ این است چون قرآن مجید از این سورت شروع می شود چون سورہ فاتحہ اصل و منشأ قرآن است

بناظر مبدأ فاتحہ کتاب رب خاطر اصل بودن ام القرآن می گوید زیرا ام بعضی اصل است اهل عرب هرگاه جامع و بنیادی را که فروع آن تابع آن باشند ام گوید چنانچه بگویم ام القراء می گویند

سورہ فاتحہ را به خاطر امور دیگری نیز می توان ام القرآن گفت زیرا فاتحہ مشتمل بر تمام مطالب قرآن مجید است یعنی خداوند متعال در آن سوره شهادت و همچنین سورہ فاتحہ نیز مشتمل بر امور دینی و عہد و وعید مثلاً از الحمد لله تا ما ملک يوم الدين حمدیاری تعالی است که از ایمان بقدر امور دینی شروع می شود و از انصحت علیهم و عہد و از انصحت المفضوب علیهم و انصحت الی غیره و عہد و وعید است گویا این سورہ مشتمل بر تمام مطالب مافی القرآن است لذا مستحق این است که ام القرآن گفته شود زیرا (ام) مرکز جمع اولاد است

وجه تسمیہ سورہ فاتحہ : این سورہ (فاتحہ) مشتمل بر معنای قرآن اجمالاً می باشد

که در تمام قرآن به طور تفصیل مذکور است یعنی قرآن مشتمل بر احکام و علوم نظری می باشد علوم نظری که در قرآن اعتقادات و ایمانیات می باشد و در قرآن احکام عملی مزبور است مثل نماز روز و غیره — به همین خاطر آن را خانه کتاب می گویند

و به تسمیه چهارده سوره فاتحه ^{سوره الفاتحه} سوره فاتحه بخوبی خوانده است چنان که در معنی اطلاق که در آن مال برای معفو ظاهر شده است می شود گویند سوره فاتحه خوانده است که در آن قرآن کریم وضع شده است و در حدیث قدسی آمده است سورة الفاتحة كنز من كنوز عرشه

و به تسمیه بیست و نهم سوره الفاتحه : و این به این خاطر گفته می شود که در نماز بدون تقسیم خوانده می شود بخلاف بقیه سوره به این خاطر که تمام مضامین قرآن مجید در سوره فاتحه می باشد و بخاطر اینکه به طور اجمال بر تمام مضامین قرآن پاک کنیت کنده است که آن سوره کافیه می گویند که این خود و به تسمیه ششم سوره فاتحه نیز می باشد و به تسمیه هفتم سوره فاتحه سورة الحمد و به تسمیه هشتم سوره فاتحه سورة الشکر و به تسمیه نهم سوره فاتحه سورة تعالیم المسائل

چون که این سوره بر تمام این چهار مضامین مشتمل است «حمد» در الحمد «شکر» چنان هم در مقابل ربوبیت و رحمت الهی است لذا اهدان الصراط المستقیم دعای مستقیم است و تعلیم به این خاطر گفته می شود که خداوند بندگان خود را بطریق مسالمت را تعلیم دارد

زیرا در ابتدای دعا توفیق مسئل عنه کرده شود و سپس ایات بقدر گفت که بوسیده شریف
قبولیت دعای درست می آید **دوبه تسبیح یازدهم سوره فاتحه** سوره الفلله به این خاطر که در هر
تبارک و تعالی می شود در هر رکعت اول به طور وجوب و در هر رکعت دوم به صورت استیجاب
دوبه تسبیح دوازدهم سوره فاتحه سوره الشفا **دوبه تسبیح سیزدهم سوره فاتحه سوره الشافیه**

بقوله علیه السلام انا لله الله بشفاء من كل داء الا المسام
دوبه چهاردهم سوره فاتحه تسبیح شافی که مرتب از لفظ سبع و شانی سبع به این عنوان
که مشتمل بر هفت آیه است

کسانی که قائل بر جزئیت جسم الله الرحمن الرحیم هستند انفع علیهم و آیه
مستقلی نمی شمارند و کسانی که قائل بر جزئیت نیست الحمد لله رب العالمین را آیه اول
از هزاره آیه دوم مائت و دوم آیه سوم و اسی آفر که مجموعاً ۷ آیه می باشد
اما لفظ شانی به خاطر اینکه جمع شانی است یعنی مکرر یعنی مکرر که در نماز به طور مکرر خوانده
می شود و یا به این خاطر که دوبار ناقل شده است اول در رکعه مؤخره و بعد در حدیث در ولع سوره
مکی است یعنی آیه و لقد اتینک سبع الف به طرف آن اشاره دارد و آیه مکی و سوره
نیز مکی است



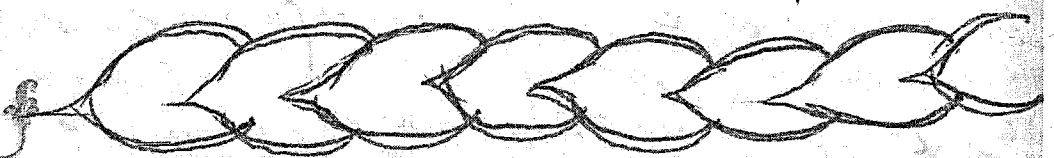
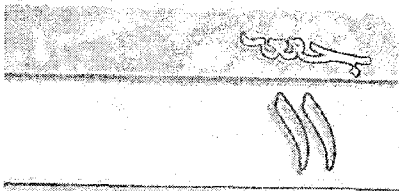
سؤال ۲- چه افتدانی بین بخوان در اشتقاق اسم است آیا اسم ناقص است یا
 مثال همینان که مشربیان کرده است (رب) لفظاً الله و الفناً و اشتقاقاً
 تحقیق کنید و در این باره چه افتدانی وجود دارد آیا الله اسم علم است
 یا صفت بیان را جمع را توفیر کنید

الجواب: در میان بخوان در باره اشتقاق اسم افتدانی است
 اسم از اسمو مشق شده است ناقص است (از دو میان اسم از و اسم
 مشق شده است که مثال است او کرد میورد و غیره از لغات بعبره اسم از
 اسماء مخدوف الاعجاز است (یعنی آن ده اسمی است که آخر آن با کثرت
 استعمال حذف می شود - مثل: دَمٌ و دَمٌ که در اصل (دَمٌ - و دَمٌ)
 بهین خاطر اسم از اسمو مشق شده و به خاطر کثرت استعمال و تعاقب
 حركات تخفیفاً از آخر اسم (واو) را حذف کرده است و حرف اول آن
 را ساکن بود بنظر نیاید از ابتدا به سکون در شروع آن همه وصل آوردند
 و اسم شد از اسمو مشق است بمعنی علو شهادت این امر از تران آن
 مشخص می شود جمع اسم اسماء است و جمع دیگرش اسمی و تصغیرش اسمی
 و ما بین آن جمع اسمی است که در اصل اسم آن جمع است و ما بین آن
 جمع اسمی است که در اصل اسم آن جمع است و ما بین آن جمع اسمی است که در اصل اسم آن جمع است

وَسْمٌ هِيَ آيَةُ وَفَضْلٌ مِنْهُ أَنْ يَجْعَلَ سَمِيَّ - وَسْمِيَّ هِيَ شَيْءٌ أَوْ شَوَاهِدٌ
مَعْلُومٌ هُوَ ثَوْرٌ كَمَا أَنَّ مَسْلُوكَ بَعْضِ الْبَنَاتِ تَأْيِيدٌ شَدِيدٌ هُوَ جَنَابُهُ مِنْ شَيْءٍ كَمَا أَنَّ ابْنَ خَالِدٍ

تَفْتِيحُ زَيْنِ اسْتَبَاطِ ثَوْرٍ وَيْهَ ابْنِ خَالِدٍ
وَاللَّهُ أَسْمَاكَ هِيَ مَبَارَكٌ أَوْ هِيَ أَفْزَكُ اللَّهُ

تَرْجَمَةُ شَمْرٍ هِيَ مَعْنَى هَدَاوَنَدِ مَعَالٍ
هِيَ نَحْوُ نَامِ شَمْرٍ بَرِّهِانٍ أَفْضَلُ تَرَاثُوتٍ وَنَامِ عَمْدَةٍ بَرِّشَا نَزَائِشَتُهُ هُوَ اسْمُ زَيْنِ
نَفْثُ مَعْلُومٍ هُوَ ثَوْرٌ كَمَا أَنَّ لَفْظَ اسْمِ نَاقِصٍ هُوَ
ولادت حکیموت ابرام محبت وافر (۵۷ هجری)



أَمَّا بِرِضَايَ كَتَبَ بِنِ قَوْلِ كَوْنِيَّانٍ هِيَ تَوْنِيَّ (وَعِنِّي صَدِيقٌ نَوَافِثُ) هِيَ لَفْظٌ اسْمٌ
أَوْ سَمٌ مَشَقٌّ هُوَ دَارِ اسْمِ هَفْتِ قَانِ مَثَالُ اسْمٍ (وَأَمَّا ابْنُ خَالِدٍ كَرْدَنُ
وَعَوْنُ كَرْدَنٍ هُمَزٌ وَهَلْ آوَرَدَ اسْمٌ (وَسَمٌ) (اسْمٌ) شَدِيدٌ وَهَلْ آوَرَدَ اسْمٌ
اسْمٌ كَمَا أَنَّ هَرَرٌ تَعْلِيلُ انْدَكْ اسْمٌ بِرِضَايَ (سَمُو) كَمَا
كَيْدُ تَعْلِيلُ دَرِ اسْمِ هُوَ دَوْدِثَرُ دَرِ كَفَرِشِ زِيْرَا غَفَا (وَأَو) رَا هَذَفَ هِيَ تَنْدُو

بِجَاشِ هُمَزِ وَهَلْ هِيَ آوَرَدَ هِيَ دَرِ تَعْلِيلِ بَعْضِ شَيْءٍ مَارِهَايِ انْبِطَامِ هُوَ كَرْدَنُ
هِيَ أَفْزَكُ (وَأَو) رَا هَذَفَ هِيَ كَتَبَ بِنِ اسْمِ زَيْنِ أَفْزَكُ اسْمِ زَيْنِ كَرْدَنُ بَعْدَ زَيْنِ



همه وصل داخل می نماید که در این صورت کثرت تعلیل است و طبیعی است
که کثرت تعلیل بر علت تعلیل ~~صحیح~~ ترجیح ندارد

البته جواب شواهد اصل بعبره براء کفیان این است که در تمام این تعلیل که تا ذکر
کردید عقب وجود دارد چه مثلاً جمع (اسم) - اسماء است که در اصل اوسام
است لیکن تا برعکس کردید بر وجهی اوسام جمع اسم جمع آن را اسماء قرار
دادید و در آمده دوم (اسم) عقب هم وجود دارد و کفیان در موقوف بعبره
شهادت حضرت امام جلی القلین (ره) ۱۳۱۲ هـ ق ۱ - روز جمهوری اسلامی ایران (تعطیل)

من گویند که در تمام این نکات این ترجیح که تا ذکر کردید یعنی عقب
و ترجیحی بعید بر خلاف این گفته تا که اسم از سحر مشتق



۱۳

شده است در واقع (اسم) بر رفق شأنی مما دلالت
دارد و باعث امتیاز از اغیار لذا اثر (اسم) از (اسم) مشتق
بدانیم بسیار بهتر است از اینکه (اسم) را از (اسم) مشتق قرار دهیم
زیرا اثر بر علت تعلیل وجود دارد ولی بر خلاف قیاس است زیرا در ~~کلام~~
کلام عرب ~~صحیح~~ رایج و مستعمل نیست که از اول حذف بکند و همه وصل

به آن بنام آورده البته حذف از آخر انجام می گیرد و در ~~بجز~~ اول اثر ابتدا
به شکل باشد همه وصل می آورد و این در میان بخوان



رابع است چنان این لا رابع است کثرت تعلیل و استعمال نه =
بر اصل صبیح و رابع بکثر است از علت تعلیل و استعمال بر عکس

لذا مسلک اهل بصیرت بکثر است

رب (ب) در حقیقت چنانکه ذات و صفات است برادر هم صیران کننده
هستند در تحقق لفظا است سرگردانی نیز وجود دارد
اینکه عربی است یا اعجمی اگر عربی است علم است یا وصف و غیر ذلک
از فانی بیضاوی ۴ قول نقل شده است

۱- لفظا الله مشتق است
۲- علم است
۳- صفت مشتق است
۴- لفظا سریانی است

صاحب قول اول این است که لفظا الله اسم مشتق است در اصل
و آله (صیران کننده) چنانچه در شعر بعین این قرین آمده است

سری صیران این است که از این سخن برآید بنامی بر هم که محبوس در غو-
صورتش مانند آهوی هشتاد تغییرش لفظا الله است که در اصل و ناس است
فیضان چه در عمل شاعر آمده است



ترجمه از همه مشکلات برای انتخاب ناکجاگاه آید مطمئن و خاف باشد
 پس جزء (الذی) را بر خلاف قیاس برای یقین حذف کند و حق
 آن (الف و لام) آورده است چون (الف و لام) به هر طریقی
 نمی آید بلکه به شکل عوض است لذا در صورت منافی بودن به جزء
 قطعی یا الله گفته می شود لذا لفظ الله بر معبود بر حق و معنوی
 است و بر دیگران اطلاق نمی شود

لفظ الله در اصل ~~الله~~ و حذف ~~الله~~ از حیث لغوی بر هر معبودی گفته
 می شود و بی بطور اکثری بر معبود بر حق اطلاق می شود

مثل لفظ (التَّحْمِید) عام است بر هر ستاره می آید و بعد از آن اطلاق آن
 بر شریا غالب آمده است و همچنین لفظ ~~طبیعی~~ (السنه) برای سال
 می آید و بی استعمال آن غالب برای فحش ها می است پس از این بعد
 ماضی صاحب برای مشتق بودن لفظ الله یا قول ذکر کرده که به ترتیب
 ذکر می شود

جلسه چهارم

الله از باب سماع گفته می آید این باب مشتق و مؤنث شده است
 آله از باب سماع گفته می آید مشتق است

کل هم آید لفظ الله علم ذات و معنوی است لذا این لفظ



خود موصوف قرار نمی گیرد و بی صفت نمی شود بلکه تمام اسماء صفت او می شود
 دلیل این امر این است که برای ذات و لیب الوجود الحکم لازم است که تمام
 صفات کلی بر آن اجرا شود

نقشه اول = بدین لفظ الله هر چه دیگر از اسماء الحسنی باشد در مقام آنجا این
 صلاصیت وجود ندارد یعنی لفظی که بر موصوف بودن دلالت می کند آن
 فقط لفظ الله است و دلالت کنندگان بر صفات زیاد است
 دوم = التزام است یعنی لفظ الله اگر علم نباشد بلکه صفت باشد
 لا اله الا الله برای توصیف مفید نمی شود چنانچه لا اله الا الله الرحمن
 مفید برای توصیف نیست پس آنکه به اجماع علم لا اله الا الله کلمه توصیف
 می باشد

لذا صفت قرار دادن لفظ الله باطل است

قول سوم: لفظ الله علم نیست بلکه صفت است و ماضی بقیه و این
 قول سوم را ترجیح داده است فعلا صحت این است که به اعتبار
 اصل وصف است لیکن حکمت بر آن غلبه کرده است و در هر
 سه چیز قائم مقام علم قرار گرفته است

۱- در تمام صفات برای موصوف بودن
 ۲- هدرش صفت نمی شود
 ۳- در نفس شریک

توضیح این بحث این است که لفظ الله برای خداوند قدس اسم ذات است
و اطلاق آن بر هیچ کس غیر از الله درست نیست همین مسلک زهج بخوبی و
سبب و علامه زنجیری و علامه تفتازانی و امام الحرمین و امام رازی و امام عزا
رحمهم الله و قول مختار امام شافعی و امام طبرانی لذا این نکته مثل بقضا خدا
سر زبان فارسی نکرده است که اطلاق آن بغير خدا بر دیگران هم صحیح باشد
لذا اینکه بعضی طرورنه از قطعی مستحق شده است و ترجمه آن بر زبان های دیگر
ممکن نیست و الله علم لذات واجب الوجود المستفیع به جمیع الصفات افعال



سوال ۱- آیا تسمیه جز فائمه الله ب همه یا نه اختلاف پیدا

این و دلایل آن را بیان و ترجمه را جمع کدام است

الجواب: درباره این بسم الله جز فائمه هست یا نیست اختلاف است

۲- مسئله موجود است بسم الله جز قرآن نیست و به اتفاق علمای

اسلام و ائمه عظام جز در سوره نمل است و بعضی آیه است که آن نیست

۳- جز فائمه هست یا نیست در این باره اختلاف است از نظر بعضی بسم الله
جز فائمه الله ب هست همین مسلک امام شافعی و این مبارک و یقین



از نظر فقهای مدینه شام و بصره و قراء آنها و نیز تمام احمد ابن حنبل و امام اوزاعی
و سفیان ثوری جز الحمد لله و همین است مسلک اصناف از امام اعظم
رحم الله در این باره تصریح وجود ندارد

بگویند چنانکه در نظر اکثر فقهای کوفه بسم الله جز الحمد است یا غیر سکوت یافته می شود
در این مسئله عمده گفته اند نظر این فقهای این است بسم الله جز الحمد نهیت و از نظر امام
ابو حنیفه بسم الله نهیت یافته است و نه جز سورها و دیگر لذا مثلاً در نمازهای چهار روزه
بسم الله وقت قرائت فاتحه و ~~سوره~~ جهرآ خوانده نماز ثور و نیز صلوات خواندن و غیر
سورهها بسم الله جهرآ در ابتدای آن خوانده نمی شود این دلیل بر عدم حریت است
ایضا بسم الله در تمام سوره برای فصل می آید تبت یا و تحیات چنانچه در حدیث آمده
است **قل امری بالکم بعداً بسم الله الرحمن الرحیم** (مصرع منقوای) از امام محمد
رحمه الله واجب و بسم الله سوال نکرد فرمودند آنچه مابین و همین است کدام است
است که ظاهر است که بسم الله هم آمده است لذا حریت بسم الله نیز رد

اصناف و ببت تردید که جز قرآن است نه جز سوره ~~اصناف~~ اما فاضل مهمل

صورت شافعی مذهب است دلیل خود را ذکر می کنند و حریت بسم الله

الحمد لله ببت بخرد است و اینها دلائل شواغل است

است حدیث حضرت ابو هریره که آن حضرت فرمودند سوره فاتحه ۷ آیه است



در این آیه او بسم الله است

۲- حدیث حضرت ام سلمه رضی اللہ عنہا: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوره فاتحه را تلاوت میخواند و بسم اللہ الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین را یک آیه شمرده
اجماع متفقہ بر این دفتین کتاب است

۱- بران مجری قرآن از الفاظ غیری قرآن نیست تا کلمه شده حتی آنکه را نخواندند
و چون بسم اللہ در قرآن مجری زشتی شد دلیل بر نیت بسم اللہ با فائده اللہ است
این اینها دلیل می شود

(دلیل اضافی) - حدیث حضرت عائشه رضی اللہ عنہا: خوات خود را آنحضرت
(بعد از تکبیر از الحمد لله شروع کرد)

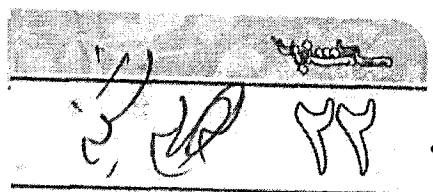
۲- حدیث حضرت انس که می فرماید من شیت سر رسول اللہ و ابی بکر و عمر بنار
خوانده ام من کسی را ندیده ام که چهره او «بسم اللہ» را بخواند پس معلوم شد
که خطه «بسم اللہ» جز فاتحه نیست زیرا اگر جز فاتحه می بود همچنین که
«الحمد لله» بالجمله خوانده شود در «بسم اللہ» هم خوانده شود
۳- حدیث قدسی بر روایت ابوهریره که فرمود که فاتحه در میان من و رسول
بنده نصف نصف تقسیم شد آخر بنده می طلبد رادمی شود

دفعی بنده می گوید در الحمد لله «درب العالمین» خداوند می فرماید
«محمد بن عبدی» و بنده «الرحمن الرحیم» می گوید خداوند می فرماید
اشی علی عبدی و اخی آخر حدیث روز ملی فناوری هسته ای - روز قدر انقلاب اسلامی (سالروز شهادت سید مرتضی آوینی ۱۳۲۲ هـ ش)

در این حدیث بزرگ چنانچه تسبیح جز فائحه بود شروع تقسیم از (بسم الله) بود حال آنکه از بسم الله دیگر بر میان نیامده

۴- حضرت امام محمد بن جبل می فرماید از عبادت بن مفضل حسین روایت می کند من از پدرم شنیدم که در نماز می خواند در (بسم الله الرحمن الرحيم) الحمد لله رب العالمین بعد از فراغت از نماز فرمود بلا شبهه من ثبوت هر رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نماز خوانده ام من حضرت در شروع نماز

شهادت امیر شهید علی صیاد شیرازی (۱۳۷۸ ه. ش) - سالروز افتتاح حساب شماره ۱۰۰ به فرمان حضرت امام (ره) و تأسیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی (۱۳۵۸ ه. ش)



11 April 2017
۱۳ رجب ۱۴۳۸

چهارم بسم الله را نمی خوانند از این حدیث معلوم شد

بسم الله جز فائحه نیست لذا طبق این

دلائل نظر فقهای عدیه و شام ترجیع می باید و همین است

نقل راجع از صف

۵ «بسم الله الرحمن الرحيم» را اگر جز فائحه بدانیم در کتب الرحمن الرحيم دو وجه تکرار می شود این خود خلاف بلاغت است

جوابی و شوافع حدیثی را که قاضی بیضاوی برای استدلال شوافع از حضرت



ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است در آن تعارض است

چنانچه طبق قاعده ای ادا تعارض تساقط ۱

جواب دوم: شاید در روایت بجای اسم سَلَام و بِسْمِ اللَّهِ تَبْرُکاً تَعْلُو کَلِمَةً
باشد (اذا جاء الاصل بطل ولا يستدل)

سؤال ۵ - عبارت زیر را تشریح کنید (اَبَد متعلق به مذهب و بَدَل
بِسْمِ اللَّهِ اقْرَأْ لَنْ الَّذِي يَتْلُوهُ مَقْرُوءٌ كَذَلِكَ يَضْمَرُ مَنْ خَلَعَ
مَا يَجْعَلُ التَّسْمِيَةَ مَبْدَأَهُ وَذَلِكَ اَوْحَى مِنْ اَنْ يَضْمَرَ اَبَدُ
لَعْدَمِ مَا يَفْلُجُهُ وَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ اَوْ اِبْتِدَائِي لَفْظُهُ اَهْتَابُ عَلَيْهِ

الجواب: مفسر علام واجب به (بای) بِسْمِ اللَّهِ بحث می کنند و می فرماید
«بَا» حرف جر است چه در مورد چه چیزی متعلق است خاصه بیضاوی
رحمه الله می فرماید «بَا» بِسْمِ اللَّهِ حرف جر است
اَبَد متعلق به مذهب است تقدیر آن (بِسْمِ اللَّهِ اقْرَأْ) است زیرا اَوْحَى
عبارت (بَا) می آید از (مَقْرُوءٌ) است یعنی خوانده می شود بعضی ها می گویند
بَا بِسْمِ اللَّهِ متعلق به (اَلْکَلْب) است

و می صاحب کن به می فرماید از همین الفاظ گفته (اقْرَأْ) بهتر است
چنانچه بعضی گفته (اَبَد) را مقدر می گیرند و (اَبَد) را بفعل تسمیه گفته
مطابقت ندارد لذا مقدر داشتن (اقْرَأْ) از مقدر دانستن
را اَبَد و (اِبْتِدَائِي) بهتر است بر این امور تقدیر مبارک

این چنین است که مؤلف کتاب فرموده است (بسم الله اقرآن) ای
(مفرد) شرح این بحث روی این مطلب است که در (بسم الله)
(باید) که حرف جر است متعلق آن مفروض است راجع متعلق مفروض
این بخوبی اختلاف دارد یعنی آیا فعل مقدار است یا اسم اگر فعل باشد
آیا فعل عام است یا خاص بعضی می گوید فعل عام مقدار است یعنی
(ابداد) دلیل آنها باریت و نفی مطابقت دارد که فرمود (عقل افزای بال)

بسم الله اقرآن (بسم الله اقرآن) تغییر قله سلسله است المقدس یا مکه معطه (۲۱)

بسم الله

۲۵

یعنی (بسم الله اقرآن) دلیل آنها اینکه در قرآن آمده است

بسم الله اقرآن (بسم الله اقرآن) الخ -
دلیل دوم اینکه در مقدار بودن اسم جمده اسمیه فائده دوام وجود دارد و فاعلی صاحب
فعل ظاهر را مقدار می داند یعنی (بسم الله اقرآن) دلیل آن اینست
آنچه بعد از اسمیه می آید اوز قبل (مفرد) است پس فاعلی صاحب
کتاب قاعده کلی بیان کرده شروع کننده دو باره را با اسمیه شروع می کنند
روز بزرگداشت عطار نیشابوری




برهان کار داشته باشد

نزدیک فعلی را مطابق همان کار مشتق کرده در باب بسم الله را برکن
مشتق کرده و قافی بقیاد و احوال گذشته را تصنیف می دانند زیرا ابدای
مثل عام این فعل با فعل از نظر دلالت و مطابقت هم خوانی ندارد و فعل
تسمیه (یعنی گوینده بسم الله) خواندن را شرح می کند یا نوشتن را شرح
می کند لذا (افراد) بهتر است

قول دوم آنکه ابتدائی بود که فعل خاص (افراد) را از (ابتدائی)
باز هم بهتر ترجیح می دهد زیرا در این صورت قبول حذف بیشتر لازم
می آید که اگر (ابتدائی) را حذف کند در ترتیب نسبتا مؤخر گرفته
بسم الله را با حاصل یا کائن یا ضابطا متعلق دانست بهتر از
نزدیک لفظ که حذف بیشتر لازم بیاید بهتر آن است که کلمه را
در نظر بگیریم تا حذف کمتر لازم بیاید لذا قلت و کثرت بهتر است

نکته جواب این دلیل که قبلا گفتیم از حدیث کل امر ذی یال بسم الله
بسم الله جوابی است که در نظر گرفته شده ابواب به ابتدا مراد است

نه تلفقا  نگارنی قوله صحاحی اقواء با بسم دیک تر ضعیف بر عیار
قافی صاحب یک اشعار دارد و این است که یک قاعده

کسی وجود دلور کہ جواب اینست کہ اینی عبارت مخدوف است

۸... اصل عبارت این است بضمیر کل فاعل لفظ بدل علیما

۹... یجعل بسمه مبداء له

جلسه هفتم

۱۰... سؤال عبارت آنکه را شرح دهید و تقدیم المفعول هنا اوقع کما فی قوله تعالی بسم الله مجربها وقوله تعالی ایاک نصب لانه اهد و اهل علی الاقصا

۱۱... سکا و اخل فی التخلیم و اوفق للوجود فان اسمیه تعالی مقدم علی القزاده کیف لا وقد جعل لها من حيث ان الفعل لا یتدر به شرعاً ما لم یصدر به

۱۲... تعالی لقوله علیه و السلام کل امری بالی لم یبداءه فیه بسم الله

۱۳... مخروا بتر

۱۴... جواب در این عبارت جواب یک سوال مقدار است و آن اینست در تقریر فوق متعلق

۱۵... بسم الله مصنف (اقراد) قرار داده که تقدیر عبارت این است (بسم الله اقراد)

۱۶... که از این عبارت تقدیم مفعول بر عامل لازم می آید آنکه طبق قاعده تقدیم عامل بر مفعول لازم است

۱۷... علامه بیضاوی جواب می دهد در این محل یعنی در رسمیه تقدیم مفعول بر عامل بیشتر

۱۸... مؤثر است و این امر کثیر الوقوع است ضایحه در آیه (بسم الله مجربها)

۱۹... و در قول (یاک تقدیر مقدم بودن مفعول بر عامل و بدیهی کون علیک



۲۰... مؤثر بودن تقدیم مفعول بر عامل به چهار وجه می باشد

۱- معمول یعنی (بسم الله) مهم است لکن اهدا بسم الله مهم
 به وجه شرافت مثل (بسم الله مجربا نمی گویم) (امریا بسم الله) برافتادن
 بیشتر دلالت کند (ان تقدم ما حق الله انما فيه يفيد الخصم)
 وجه سوم اگر تقدم (بسم الله) به خاطر تعظیم بیشتر زیرا آنچه مقدم است
 نظر شما بجزو معظم تر است

وجه چهارم: تقدم (بسم الله) با وجود اسم بیشتر موافق است
 زیرا اسم (الله) بر قرأت قاری مقدم تر است چرا چنین نباشد زیرا اسم
 (الله) را آن قرأت قرار دهد زیرا هیچ فعلی تا با اسم خداوند شروع
 نشود اعتبار ندارد به چه دلیل اعتبار ندارد به دلیل حدیث رسول الله صل
 الله علیه وسلم که فرمود (قل انزل الله بسم الله) (بسم الله هو ابتداء)
 پس علت تقدم همین است



سؤال ۷- انما کسرت یا من حق حروف المفردة ان تنح لا حاشا
 بنظم الحروفه والجر كما کسرت لام الهم ولام الهم الهم فافه داخله
 على المظاهر للفصل بينهما وبين لام الاجزاء ولام التألیف

الجواب: مصنف رحمه الله علیه یک اعتراض را نقل می کند
 (بیاد) بسم الله را کسر دادن حال آنکه در حروف مفردة حق
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

۱- حروف مبانی
۲- حروف معانی

۲ دوم حروف معانی: حروف معانی آنها را پس از یکدیگر قسم از یکدیگر و تکرار و تکرار

مقابل ۳۰ حیرت آید که عبارتند از (اسم و فعل و حرف) این معنی و اراک
مبدأب: حرف بر این حروف به بنا متصف می شود پس وقتی که به بنا متصف
گردند اصل در بنا سکون است زیرا بنا بیک حال دائمی دلالت خواهد نمود تخفیف

اسے دامنِ تحفِ سکون ہے وہی اُتر حروفِ مفرہ مثل   ب و تا و غیرہ اُتر در ابتداء بیاید ب ک ن غیر گوید بابت ابتداء

به سكون مقال است و هي حرفي را انتخاب كنند اقريب بحفيف باشد و مثال
 سكون باشد **والفتحة اخف الاحكام** انفا بر حروف مفردة فتحة دالين
 بغيره باشد لذا اعترافل و اضع شد كه **(بباده)** بسم الله از حروف مفرد
 است لذا طبق قاعدة ذكر شده (مفتوح) خوانده شود پس پراكنده دارد

تافني بيضا و جواب است دهد لا فتصا ص ها به نزوم الحرفية (يعني حرفي
 و برای اين امر كه بايد خود را بعنوان حرف جريان در دادن لازم است
 به حرفيت و جر كه مناسب است چون مناسب حرف سكون و سكون هم در
 را هم گويد و كره هم به خاطر قلت و جوه فزول بغيره عدم است
 البته قلت و جوه به اين خاطر است كه كره بر تمام افعال داخل نمي شود و نيز
 بر غير مصروف هم نمايد

و مناسب است به اين خاطر است كه **اثر** حرف جرات است لذا اثر يا مؤثر خودش مناسب
 دارد چون مؤثر يعني حرف جر يا كره مناسب است طبعه لذا جر هم با كره مناسب
 دارد و اثر اين طبعه بايد مخالفت اثر يا مؤثر لازم نمايد
 به حال بخاطر حرفيت و اختصاص به جر (بباده) را كره داند مثل زلام از
 در (ليقل) كه كره داده شده است تا از لام ابتدا ممتاز يا شد و نيز لام الهامه
 را كره داند كه بر اسم مظهر لفظي مي گويد تا از لام تأكيد ممتاز شود
 مثل **(الحال لزيد)** لام به خاطر مخالفت مكسور است و در



سوال هشتم: معانی حمد و شکر را بیان کنید و فرموده در میان ایشان و بزرگان
دارد تشریح کنید این عبارت را نیز تشریح کنید و لها كان الحمد من شجب
(الشكر اشيع للنعم و ادل على مكانتها لاختلاف الاعتقاد وما في اداب
الاجوارح من الاحتمال جعل رأس الشكر والحمد فيه قوده عليه وآله
الصلوة والسلام الحمد رأس الشكر بالشكر الكبرياء الحمد

الجواب: معنی (الحمد) ترفیع کردن بر چیزهای خوب و شایسته جلیل چه در
مقابل نعمت باشد یا در مقابل نعمت نباشد

(ملاح): ترفیع کردن بر فعل حمده و سفیده خواه اختیاری باشد یا غیر اختیاری باشد

مثلاً (حمد زیداً علی علمه و کرمه) اما نه توان گفت (حمد علی حسنه)

بلکه در این صورت (حمد حسنه علی حسنه) زیرا احسن غیر اختیاری است

و در حمد خوب اختیاری گنجانده شده که یعنی «لقد فعلت زیداً» و در حمد

باصحافی در وارید و زیبایی باغ را بیان می کند که این را مودع می گویند

بعضی از علما می گویند (حمد و مودع) با هم هم معنای مترادف هستند چه با هم

آش ف یعنی (علامه زنجبیری و غیره) نیز به این طرف مایل شده است

شکر در مقابل نعمت می آید پس معنای شکر انهم و اگر این است که بر آنها آن
اشخاصی اینها هم گرفته که این او را تکریم می کنند چه با زبان یا با القصد



جوارح باشد که از این حرکت تعظیم منعم میگرد

مثل شغری که در کتاب ~~احمد~~ آمده افادتک الله العباد منی کلثه

یدی و ساقی و الصمیر المعجبا

ترجمه: انعامی که به من عطا شده از سه جهت به من بخشش و انعام رسیدن است. لذا این طر شکرگذاری این نعمت ها از سه جهت شکر شما را انعام هم و تمام انعام و جوارح در اطاعت شما مشغول هست زبان در تریف شما در اعتقاد به شما و محبت و سایر انعام و به عنوان اطاعت و شکرگذاری مشغول است در این شکر نسبتی که خواهد بیان کند این است که در میان

محمد و مدح عظم و مخصوص من و به است هم از نظر مورد خواهد است چون عقد از زبان انعام میگرد و نسبت به متعلق (عام) خواه نعمت باشد یا نباشد به خلاف شکر که عقد با نسبت متعلق ندارد پس این کار نسبت به متعلق (عام) است و از نظر مورد (خاص) است لذا در میان (حمد و شکر) **حمد** (مدح) نسبتی که باید بیان شود به این قرار است در میان (حمد و مدح) نسبت عظم و مخصوص من و به است

هم از نظر اعتبار مورد خاص است و از نظر متعلق عام خواه در مقابل نسبت باشد یا غیر نسبت به خلاف شکر لذا در میان (حمد و شکر) نیز عظم و مخصوص من و به است ۱- ماده اجتماع - ۲- ماده افتراق

۲ ساده افتراق: یعنی وقتی که برای کسی از نظر عقیده قلبی اعضا و جوارح خدمت
انها هم داده شود شکر می گوید و حمد میبرد

۲- ماده اجماع : وقتی برای منفعم به زبان عرف انعام گیرد
 حمد و شکر هر دو بر آن صادر می آیند پس حمد و مدح نسبت عموم و خصوص مطلق و بعد
 دلالت مدح عام است و حمد خاص آنجا که قائل به تراویف است مثل
 (علاءه زخشا) و غیره تفسیر کردند که پس این دو نسبت
 عموم (ساوی) است

البتة تشرح عبارات در کتاب تشریح عبارات از اینجانب تشریح
 می شود کان الحمد الف - چون که بعد بر تمام اندام شکر روشن ترین و
 بی هر کننده ترین قسم تشریف است و مقام بعد بهرین دلالت کننده بر مقصد است
 بنا بر این بعد اصل و بنیاد شکر قرار دارند و این که اعتقاد امری مخفی است و در عمل حرام
 چنانچه زیاری و عبادت دارد

تشریح این مطلب به این شکل که کافی صاحب در واقع از این ضابطه (نوع اول)
مقدور انجام داده است اگرچه این در میان (محدود شد)

نهایت عام و خاص درکات نسبت زیرا معنای عام و خاص من وجه این است
 بر دیگر از مواردی صادق می آید: حال آنکه حضور اکرم صلی الله علیه و سلم
 فرمودند (الحمد لله الشکر) معلوم می شود که حمد جز شکر است
 زیرا شکر را یک جسم قرار داده و حمد را جز آن قرار داده است و ظاهر
 است که جز بر تمام افراد صلی الله علیه و سلم

سین نسبت محمول و مفعول من مع درکات نسبت معنی صاحب می فرماید
 هر از نظر مورد یکی از موارد (شکر است) اثره از نظر مطلق
 شکر یک جز حمد مصوب می شود و حمد نیز شکر است از شکر است که از تمام
 شکرهای شکر برای اظهار نعمت بیشتر و اعلی تر دلالت می کند باز جسم
 این عمل قلبی و نامشغول باقی می ماند تا زمانی که هر زبان ظاهر گردد و شود
 اعتقاد منقسم علیه برای منقسم مفعول و غیر معلوم است و در اعمال اعضاء و جوارح
 افعال ریاء و سمع وجود دارد بر خلاف شکر که نمی که حمد است که این
 از زبان اداء می شود بعنوان الفاظ شکر ندارد در نظر گرفته شده است
 که از هر گونه شکر و شجه بدو است لذا آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 این را فرمودند (الحمد لله الشکر) سین اثر از بند شکر اداء نشود
 که گویا اداء شده (ضم) نغیض (حمد) است اینها نسبت
 نباین وجود دارد و (شکران) نغیض (شکر) است



سؤال خامس: اعمار في شرح دهيد رفته بالا ابتداء و خبره داس واصله
 النصب وقد قرى به انما عدل عنه الى الرفع ليدل على عدم الصلوة
 ثبانه به دون بقوله و حدوثه هو من المصادر التي تنصب
 بأفعال مضمره و تكثر لتعني معمار و التقريف فيه للنسب
 و معناه الاشارة الى ما يعرفه كل احد ان الصلوة ما هو و قيل
 لا يستغرق اذا الحمد في الحقيقة كله و اذا ما من غير الا هو مواله
 بوسط او غير وسط كما قال الله تعالى (وما يكلمه من نعمه و هو
 لا يسمع الا ما يشاء) و فيه ان الشعار بانه تعالى من قادر

من يدعاهم الى الحمد لا يستحقه الا من كان هذا
 شأنه و قرى الحمد لله بالتابع الال الهام و بالتعس
 تنويك لهما من حيث انهما يتحدان معاً متحدة كلمة واحدة

الجواب: رفع الحمد بنبر مبتدأ برون اس و خبر ان (الله) اس
 يعني ان تقديره ترسيب نحو الحمد بنبر ابتداء مرفوع خبر ان (الله) العالمين
 اس ثم بـ (الله) حرف ٤ ز (الله) (الله) موصوف (الله) العالمين
 مضاف بـ مضاف اليه صفت اول (الرحمن) صفت الثاني (الرحيم)
 صفت الثالث (مالك يوم الدين) مضاف بـ مضاف اليه موصوفه صفت



رابع (الکلی) است مضاف به هر چهار صفت فرد بیوسه مضاف برای ۱۴۲۸
 و به مفعول خود متعلق ثابت مضاف خبر مبتدای با تکرار مبتدای خبر خود
 جمله اسمیه گردد

اصل صلت (الحمد) نصب است ضایفه درید قرأت شد مضروب
 خوانده نگذاشت

در اصل عبارت (نصف الحمد دانا) جمله فعلیه بود (الحمد) مضروب ابته
 موال هو اینجا است که این جمله فعلیه بود به جمله اسمیه جلوه نایل شد
 (نصف الحمد دانا) جمله اسمیه شد این چه ضایفه ای دارد مضرب و جمله اسمیه
 ضایفه

جواب جمله فعلیه برای خبر و حدوث می آید و مفعول استمرار یعنی از نصب
 به ظرف رفع عدول باین ظاهر و تا اینکه برای عموم (حمد) و ثبوت (حمد)
 دلالت کند

تشریح مطلب این است (نصف الحمد دانا) جمله فعلیه برای خبر و حدوث
 بود همین ظاهر از فعلیه به جمله اسمیه انتقال داده شده (الحمد دانا)
 گفته شد برای عموم (حمد) و ثبوت (حمد) دلالت کند و بی ظر دلالت کردن
 به ثبوت جمله اسمیه بجا برده شود و عمومیت نیز بی ظر افه

مفعول

است بخلاف آنچه که در جمله (مفعول مفعول) مفعول است
 زیرا در این قرأت هر دو ضمیر مفعول می شود زیرا (مفعول) مفعول است به خاطر
 فعل محذوف زیرا (المحذوف للمذكور) لذا فعل ما حسب حکم فعل مفعول را دلالت
 می کند (شکرت) که در اصل (شکرت شکرا) است در این صورت عموم و جوت از این
 می رود و دو معنی از این می رود عموم بنظر این که بر فعل دلالت می کند یعنی
 نسبت این الفاعل به براس تعیین دلالت می کند چون کما فعل در زمانه مقرر
 می باشد (و هو من المصداق التي تنصب بالافعال لا تكاد تستعمل مع)

(توجه) - یعنی حمد از آن معادری می باشد به وسیله افعال معذوفه
 مفعول می شود و این معادری به افعال مذکور مستعمل نمی شود یعنی طبع
 معاده افعال آنرا به طور جدا - حذف کردند و آن معادری تا به مقام آن
 قرار می گیرد یکی از آنها آن معادری (شکرت شکرا) و امثال آن می باشد

لا هم تخریف در الحمد برای ~~حقیقت~~ جنس است مفعول از این لام تخریف اشاره
 کرده است بر این ~~حقیقت~~ که هر شخص می داند حقیقت (حمد) حقیقت
 یعنی (الشاء علی الجمیل الاختیاری) در این صورت معنی این است
 که ماهیت و حقیقت آن برای الله متعلق است (فصل) لا لتفاوت
 ولادت حضرت امام حسین (ع) و روز پاسدار - روز ملی خلیج فارس



اذا الحمد في الحقيقة كلمة له انما من غير الا وهو مواليد بوسط
 او غير وسط كما قال الله تعالى وما يكلم من النعمة عن الله
 بعض از دانشمندان علم خود می گویند (الف و لام) برای استغراق یعنی تمام و کامل
 و حقیقت (حمد) برای خداوند متعال است با واسطه یا بدون واسطه
 فیانی خود (الله تعالی) فرموده است (ما یکلم من النعماء
 عن الله)

توجه: یعنی هر چه نعمتی در اختیار شما باشد از جانب الله تعالی است و نیز
 ارشاد نبوی صل الله علیه وسلم است (اللهم لك الحمد كله ولك
 ملك كله بيدك الخیر كله و ایلک یرجع الامر كله)

خلاصه این است که (الف و لام) توانی علماء برای جنس است امر برای
 استغراق باشد هر دو در یک است و (علامه زنجیزی) چون اشاره ای
 به طرف (استغراق) داشته است چنانچه می نویسد

الا استغراق الذی یتوهم کثیر من اناس و هم یعنی این استغراق
 بعضی که از بعضی مردم دیده می شود فقد خیال باقی است لذا علامه زنجیزی
 استغراق را نفی می کند که طبق عقیده معتزله در مسئله خلق افعال اعتراف
 نامی دارد و می گوید بی طردفع اعتراف و چنین اشاره می کند که از
 حضرت ابو الفضل العباس (ع) (۲۳۱ هجری) و روز چهارم روز جهانی کار و کارگر

دلیل آن این است اگر فرضی از (محمد) برای غیری ثابت شود و برای اطلاق
جنس صحتاً ثابت می شود و وقتی که اطلاق جنس بر فرد در یک شخص ثابت بود
فرد و (محمد) بر غیری ثابت شود و در این مورد ثابت بودن جنس برای غیری نیز
ثابت می شود و بر این امر اطلاق جنس صحتاً ثابت می شود و آن جنس (محمد)
برای ذات باری تعالی محقق گردد پس معلوم می شود و وقتی که اختصاص
در جنس پیدا می شود یعنی اختصاص جمیع افراد (محمد) بر ذات باری تعالی
ثابت می شود پس در صورت جنس بودن استوفاق جسم یافته می شود پس
(الف و لام) استوفاق با الله ~~یعنی~~ جنس تمام افراد (محمد) برای الله تعالی
است زیرا تعریف مصنوع و مخلوق در واقع تعریف صانع و خالق است

رفعه اشاره بآیه صافی می خلد و یوجد عالم اذا لم لا يستغنیه
الله من کائنات هذا مشافه

یعنی این جهت (الحمد لله) اشاره به این آیه دارد که (الله تعالی)
می تواند به اراده است (مثال) (اذا اراد ان یقول لا کن
فیکون) یعنی کسی که این صفت خاص چه رماند در او دیده شود مستحق ثواب
است زیرا (محمد) عبارت است از عمل کردن بر معانی اختیار را
و معلوم است که افعال اختیار از ارادت است و در می شود زیرا که قادر
ولادت حضرت امام زین العابدین (ع) (۳۸ هـ ق) - شهادت ایشان در نفس مطهره آن بزرگوار



بر این افعال است

پس از این مرید و خا بر بدن است ثابت می گردد چون که اراده مسبوق
بالحکم است بجهنم ظاهر عالم برین (اشع) ثابت می شود و ظاهر که هفت علم
بدون حیات ممکن نیست بنا بر این (ح) —

وقتی الحمد لله با اتباع الدال اللام وبالعلی قتیلاً لهما بن
حیث انها یستعملان محارمتی کلمه واحدة

در الحمد لله دو قرائت وجود دارد در یک قرائت دال تابع (لام)
و در قرائت کسره می خواند (الحمد لله) یعنی (لام) تابع دال کرده
با ضم می خواند در شده اتباع اشکالی ندارد و در آن اینکه یک حرف را تابع حرکت
حرف دیگر قرار دادن زحانی این کار را انجام می دهد هر دو حرف در یک کلمه باشد
و اینجا در دو کلمه می باشد پس چگونه از یک است؟ هر دو جواب اینکه این هر دو
حرف یک است استعمال می شود لذا هر دو بجای یک کلمه واحده دانسته شده حکم اتباع
را رعایت کنید

سوال چشم اللفظ المهر المهر اللفظ و معنی تحقیق کنید فرق بین این دو
را طبق تفسیر خود معنی تشریح کنید



الجواب - جواب این دو اسم است که برای معنی لغوی هفت

شده است (رحم) از باب (شع) مشتق است مثل اینکه صفة
(عقب) از (عقبان) برای مبالغة مشتق است یعنی مردی که نسبت
عقبناک (علم) که صفة از (علم) مشتق است
خلاصه مأخذ (رحم) در اسم از مصدر (رحمت) افتد
است که معنای لغوی آن رقت قلب است و نرم دلی است یعنی میلان
و رحمت نفس که این امر مقتضی فضل و اقبال است از این ماده
(رحم) مأخوذ است یعنی (بچه دار) زیرا این عضو برای بچه که
دراو است بسیار مناسب و مهربان می باشد

چکیده

۱۵

5 May 2017
۸ شعبان ۱۳۳۸

از حوالی اینجا معلوم است اینکه معنای رقت قلب
(نرم دلی) است که در نتیجه مهربانی از مایل بودن نفس و تمایل
است و این معنای تابع مزاج جسمانی می باشد یعنی اول مزاج جسمانی یک
اثر را قبول می کند پس از آن این خصوصیت ظاهری می شود لذا اثر
بر ائمه تقوی کلمه (رحم) در (رحم) اطلاق آن صریح باشد به این
(معنا گفته شد برای (الله) تقوی اثبات نفس و جسم و جسمانیات لازم
می آید و ظاهر است نفس و جسم مستلزم امکان هستند حال آنکه
این هفت برای خداوند محال است



جواب: اطلاق دین الفاظ بر ذات باری تعالی به طور معانی نیست ^{۱۳۳۸} شیعیان

بلکه به اعتبار غایت و اثر در نظر گرفته می شود و نه به جهت اسباب و مبادی که از قبیل (انفعال) تأثیر هستند مثلاً معنی (رحمت - رحمت علق) است و این مبادی و سبب است برای (فعل و افعال) فعل و افعال غایت و اثر او هستند

مبادی از قبیل انفعال و تأثیر است و اثر از قبیل تأثیر است پس اطلاق اینها بر (الذات) بر اثر مبادی نیست بلکه بر اثر تأثیر و غایت است یعنی فعل و افعال پس اطلاق آن از این قبیل است

فروق بین رحمان و رحیم

رحمان به فتح مبالغه آمیزتر است از رحیم است زیرا قاعده مشهور است که (زیادة المبالغی تمل علی زیادة المعانی)

پس مبالغه در رحمان از رحیم بیشتر است که زیادتى الفاظ بر زیادتى معانی دلالت می کند مثل (قطع و قطع) بدون تشدید و با تشدید از ثلاثی مجرد ~~جاء~~ با تشدید از ثلاثی مزید فیه معانی اولی مطلق بریدن

را می گوید معانی دوم فنی قطع کننده و همین طور (کبار یا و کبار) اولی بمعنی بزرگ دوم فنی بزرگ و چون که در رحمان



۵ حرف وجود دارد و در (رحیم) ۴ حرف وجود دارد لذا در (رحمن) نسبت به (رحیم) بمبالغه ای بیشتری وجود دارد چنانچه (عقله بیفاده) می فرماید زیادت بر دو قسم است زیادت معنایی گاهی به اعتبار کمیت یعنی (مقدار) و گاهی به اعتبار (کیفیت) در صورت اول (یا رحمن الدنیا و رحیم الاخره) گفته می شود ولی اثر زیادتی از لحاظ مقدار اعتبار کرده می شود پس نسبت (رحمان) به طرف (نعت) دنیا کرده می شود زیرا (رحمت) عام است شامل کافر و مومن است و نسبت رحیم به اکفرت کرده می شود زیرا مهربانی (رحمت) در اکفرت قدر برای مومنین می باشد و مخصوص ایشان و اثر زیادتی کیفیت

لحاظ کرده می شود
 پس (یا رحمن الدنیا و الاخره) و یا (رحیم الدنیا) گفته می شود یعنی در صورت دوم اخصاف (رحمن) به طرف دنیا و اکفرت می شود و اخصاف (رحیم) بقدر طرف دنیا کرده می شود زیرا تمام نعمت های اکفرت بزرگ می باشد در این صورت نسبت (رحیم) به طرف

اکفرت کرده نمی شود
 البته نفع های دنیا کوچک هستند و بزرگای وی نسبت به نعمت های قیامت کوچک بنا بر این اخصاف (رحیم) به طرف دنیا کرده می شود

ثبت باین اقوالشان نیز دلیل دلیله که سه تا هستند دلائل آنها عبارت
است از این قرات اهل حرمین است و معلوم است که آنها غنی
مفید و اعلم بالقرات هستند ۲- ارث در بارش تعالی است (ملک الملک الملک)
در این آیه خوانند مستقل خود را به هفت (ملک بزم جزاء) ذکر کرده است لذا در
ملک بزم الدین حرمین قرات اختیار کرده می شود تا در میان دو قرات صاحب مثنوی یا فقه
شور

صدور این در صورتی است که (ملک) خوانده شود از (ملک) به ضم میم مشق
مکرر است لذا قرات حذف الف ترجیح دارد

دلیل سوم - در ملک (خواندن تعظیم وجود دارد) (لما فيه من الاعظام)
بخلاف ملک چون که با (ملک از ملک) مؤخر است

یعنی در اشیا و مملو که تعریف کننده هر چه که بخواد و معلوم است
که (ملک) بودن برای هر کس و نامش صادق آید بخلاف (ملک)
بودن که از (ملک) مؤخر است یعنی بر ماعودین او و نمی خوردن
و تعریف نمودن است که هر کس پادشاه نمی شود بخلاف (ملک) که لفظ
آن بر هر کس صادق می آید حتی در ملکیت حقیرترین چیز هم می باشد بنابراین
و جویات قاضی بقیادری (ملک) را بر (ملک) ترجیح دارد
است

۱- اماه های نویم در فرات اول نیز و جوه ترجم و جود دلد
در ملک (بیشتر عوف و جود دلد نداشت به ملک) که از ملک
ترفته شده از ملک (ملک) ثواب بیشتر حاصل می شود

۲- اطلاق ملک (ملک) بر افراد بیشتر صافی آید و جامع افراد بیشتر است
بخلاف ملک (ملک) زیرا می گوید (ملک) فمن و مقل و غلام و برندان
و بخلاف ملک (ملک) که نسبت آن به اشیا ذکر شده در کتاب نیست

۳- ملک بیشتر وسیع تر است نسبت به ملک (ملک) زیرا برای ملک
ملکیت شی لازم است و (ملک) در ملکیت خود با اختیار تمام تصرف
می کند در ملک خود می تواند تصرف کند که در اسئال نمی کند مثلاً (ملک)
هو المتصرف بالاعیان المملوکه کیف يشاء بخلاف الملك
که ملکیت برای او لازم نیست و اختیارات آن محدود است او خودش تابع قانون
و معلوم دستورات می باشد

۴- به هر حال این دو فرات متواتر است لذا برای (علامه زنجیری و بیضاوی)
در نسبت نیست که را بر دیگری ترجیح بدهد بلکه حق این است که ملک و ملک
هر دو بر یک معنا هستند خواه به معنای رب باشد یا غار مطلق



۱۲ شعبان ۱۳۳۸
قرأت سوم: مثک بسکون (لام)

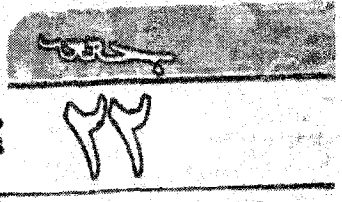
قرأت چهارم: مثک به فتح لام مثل صاف است در این صورت دوم الدن
بنا بر مفعولیت مفعول می باشد

مثک سوم الدن این قرأت را به طرف اعم اعظم و حسن تعبیری مشهور
کرده است (روادکما اعلم بالصحة والصلوة والعصاة)

قرأت پنجم: (مالک) به نصب خوانده می شود ای (ای امیر مالک) سوم الدن

باینکه بنا بر دل بودن از لفظ (مالک) مفعول می باشد

به تقدیرش این است الحمد لله حال گونه تعالی مالک ع



قرأت ششم: بالرفع مع التثنية مالک بالرفع مفعولاً

قرأت هفتم بدون تثنية بالرفع مالک در این دو قرأت اخیر رفع بنا بر
ضرب بودن مبتدا محذوف است

(ای هو مالک سوم الدن) لذا اثر اضافت مالک به طرف (یوم) باشد
مثل قرأت (هفتم) است پس بلا تثنية (مالک) می باشد و کمره مع التثنية
می باشد

ب: **تکلیف بوم الدین** مراد از این اضافت چیست آیا اضافت ^{۱۳۳۸} حقیقی یا معنوی
قبل از هر چیز باید دانست که (اضافت بر دو قسم است)
۱- اضافت لفظی ۲- اضافت معنوی و حقیقی

تعریف اضافت معنوی: یعنی غیر صفت بر طرف مجهول خودش ~~صفت~~ مثل
علام زید و اگر صفت بر طرف غیر مجهول خودش مضاف باشد مثل
کریم البلد اضافت معنوی است که اصل عبارت چنین است کریم فی البلد
سابق السبل این سابق المال السبل

اضافه معنوی بر سه قسم است

۱- اضافت بدون نام (مثل **علام زید**) که اصلش این چنین است
(علام زید)

۲- اضافت به من **(خاتم فتنه)** اصلش این چنین است **(خاتم من فتنه)**

۳- اضافت ظرفیه مثل **(صلوة السبل)** اصلش این چنین است **(صلوة فی السبل)**
و این اضافت زمانی صورت می گیرد یعنی همین آخرین قسم که مضاف به ظرف
باشد

در صورت اضافت معنوی اگر مضاف این صوفیه باشد اضافت
معنوی تخریف است **(ان حنافة یفید التخریف)** و اگر مضاف این تکره باشد

مفید تخصیص است

تعریف اضافت لفظی: اضافت لفظی مضاف بودن صیغه صفت به طرف مفعول
خودش مفعولش فاعل یا مفعول مثل (ضارب زید) (ضارب) صیغه صفت الیه
مثل (حسن الوجه) نه صیغه صفت حسن به طرف مفعول خودش یعنی فاعل
مضاف است

فایده اضافت لفظی تشعیف است

یعنی از مضاف تشوین حذف می شود و فایده دیگر از تشوین و تخصیص
بدست نمی آید و بعد از این تغییر در (مالک یوم) بنابر خاطر اضافت
لفظی است که مالک صیغه صفت به طرف مفعول خود (یوم الدین) مضاف
است

ولی در این مورد استثنایی وارد می شود و آن اینکه در این مورد (مالک یوم
الدین) صفت لفظی الیه می باشد و لفظ الیه بنابر علم بودن موصوفه
است و (مالک یوم الدین) بنابر اضافت لفظی نگه است پس در میان
صفت و موصوف مطابقت پیدا نشد

مفسر جواب می دهد اینها اضافت لفظی نیست بلکه معنوی است زیرا
اضافه لفظی عبارت است از مضاف بودن صفت به طرف
مفعول خودش و اینجا صیغه صفت یعنی

لغو امتیاز قیاسی به فتوی آیت... میرزا حسن شیرازی (۱۲۷۰ هـ.ش)



(ماک) را مضاف کرده به ظرف (يوم الدين) که مفعول خودش را علی سبیل ترسیع
فایم مقام مفعول به قرار داده غرض این است

که لفظ (ماک) مفعول حقیقی بود یعنی (ماک امور يوم الدين)
حالا حذف کرده (ماک امور يوم الدين) فایم مقام آن توسط ما به جای مفعول
قرار داده شد مثل (یا سارق اهل الدار) لفظ یل که ظرف بود به
متون مال مسروق قرار داده شد

اگر در اصل عبارت این طوره بود (یا سارق اهل الدار) همین ماک هم در اصل نائب الامر
يوم الدين (یعنی ماک تمام امور روز قیامت است) پس در اینجا الامر که مفعول بوده حذف
کرده شده ظرف است توسط فایم مقام مفعول به قرار می گیرد

پس اضافه است به مفعول نهیت بلکه این غنی مفعول است که اضافه است معنوی به باشد
و اضافه است معنوی مفید توفیق است

معنی لا ترسیع به با ظرف این است که در ظرف (فی) مقدر نباشد
و ظرف فاعله مفعول به بلا واسطه منصوب بدانند پس (يوم الدين) مفعول به شد و وقتی
که ماک غافل را اضافه است را به ظرف مفعول انجام دارند این اضافه است
لفظی است مفید توفیق نهیت

مذا صفت لفظ قرار دادن او در نهیت در غایت فاعلی به مفعول به مفعول
که ماک اسم فاعل اینجا عمل نمی کند زیرا اسم فعل برین
روز و گداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی و پاسداشت زبان فارسی

شرط است، معنی حال یا استقبال باشد، معنی مالک حال و استقبال نیست
بلکه یا معنی ماضی است یا استمرار اگر معنی ماضی باشد

که هر چه از این است (مالک امور مردم) معنی مالک تمام امور مردم است

برای درج جزاء حق تعالی حقیقتاً مالک می باشد و این امر تعینی است البته اسم
فعل که معنی مستقل بود را به معنی ماضی قرار گرفت می گوئیم تا که به تحقق و تعین
دلالت کند مثل آیه (و ما من الا حماد الا عراف)

یعنی فعل مضارع فعل ماضی آورد استعمال فعل ماضی طبق این قاعده است
و اگر معنی استمرار باشد ترجمه اش این است

(مالک امور مردم) (و ما من الا حماد) (و ما من الا حماد) هر حال معنی ماضی قرار
دخیم شرط عمل یافته می شود و در استمرار معنی حال وقتی که شرط یافته

نشد اجابت صفت به طرف مفعول یافته نشد بلکه اجابت صفت ای
غیر مفعول دیده می شود و این اجابت صفت مفعولی می باشد که معنی توفیق می باشد
(مالک امور مردم) اجابت لفظ الله قرار دادن در ملک درمی آید

سوال دوازدهم: آیا یک معنی برای استعین است؟
از عینیت به طرف خطاب صیغه (ب) چند قرات در آیات وجود دارد



(ج) معنی عبادت و استغاثت میرا عبادت را بر استغاثت مقدم کرد
طبق همان تفسیری خود مفسر نوشته بنویسد (د) وجه تقدیم مفعول را به فعل بیان کند

اجواب: عدول از غایت به خطاب مثل **ایا ایستغاثت** و **ایا ایستغاثت** از

خطاب به طرف غایت **ایا ایستغاثت** و **ایا ایستغاثت**

این عدول را در علم بیان التفات می گویند و این التفات در کلام بلاغی عرب بکثرت
یا فته می شود

برای این عدول تا فنی بیفای می شود وجه ذکر می کند در آیه کریمه **ایا ایستغاثت** و **ایا ایستغاثت**

یک نکته حکایانه و عرفانه و جرده دارد این نکته را معصومه می گویند (یعنی نکته ای)

که در ظاهر آن خطاب کردن در استغاثت

نکته معصومه وقتی که در آیه ماقبل ذکر ذات الهی انجام شد که واقعاً مستحق

عبادت و صفات عظیم آن را بیان کرد و دیگر همن صفات ذاتی که

مستحق عبادت از تمام کائنات است دیگر ممتاز گردد و خلق علم و به معلوم واجب گردید

بن خلق علمی بآن علم به مشاهده ترا داده شده است و آن معلوم معنی را خطاب کرد

ایا ایستغاثت و **ایا ایستغاثت** یعنی **ایا ایستغاثت** و **ایا ایستغاثت**

ایا ایستغاثت و **ایا ایستغاثت** و **ایا ایستغاثت**

ترجمه: یعنی به معنی تو مدد می خواهم و اینها را عبادت می گویند

پس این ادله ایست یعنی معبود حقیقی از سایر معبودان باطل مشخص گردد



زیرا فرموده صاف و خصوصیات شخصیت متعین می گردد و از دیگران ممتاز می گردد
 لهذا بی طرفی از حیث اعتدال از غیبت به طرف خطاب عدول کرد به عبارتی دیگر وقتی
 که بنده به ذکر و حمد الله مشغول بود سپس در او صاف غرور کرد که بدین رسید
 تر معرفت حاصل شد در نسبت کامله باری تعالی و شأن رحیمی ایشان را ملاحظه
 کرد لذا بی طرفی در حق او را از غیبت به طرف خطاب عدول کرد

به طرف حضور رب العالمین بیدار گردید چون ایشان فکر می کرد رب العالمین
 در صحن او موجود است با مشاهده با او گفت و گو می کرد

روز بزرگداشت حکیم عمر خیام

پس بنده آنکه تا کنون مالک و منعم حقیقی خود را فقط یاد می کرد
 به دو وجه ذکر و غفلت به چنان گاهی رسید که گویا رب العالمین

چند

۲۹

19 May 2017

۲۲ شعبان ۱۴۳۸

را مشاهده می کند و به خاطر این اشتیاق و کامیابی فرمود

ایک بعد و ایک متعین از اختلاف منقول است که لب لباب قرآن
 ربع موره خاتم است و لب لباب موره خاتم این است
 فیما فی فرموده است العاقبة للمتقين و الله اعلم

نکته دوم اصفت التفاضل است عرب عموماً در عبارت تعین را می بیند و یعنی
 از یک اسطوری تبدیل به روش دیگر این تبدیل موفایده دار است که آن
 که عبارت جدر یعنی چیزی جدیدی بپراورد



دم اندک دریا مع رغبت شنیدن کلام تراحم می آید
مثلی مشهور است که **چندین بار** آیه کلام الله برای روش بطور استدلال
پیش کرده اند

(ب)
دوم: سه شعر از ادواء القیس به طرز شگفتی نقل کرده است. جواب دوم قسم دوم
در آیات سه قرات و بعد

۱- قرات مشهوره معصوم عثمانی (یا) که هر هیزه و تشدید (یا)
۲- بفتح هیزه و تشدید (یا) (یا) یک
۳- بفتح (ها) (ها) یک الف را به (ها) بدل می کند

(ج) قسم سوم **مؤلف** عبارت عبارت است از غایت عجز و انکسار از همین
کلمه بی عبارت منقول است

معبد: (طریق) راه پامیل شده (ای) مدخل **بسیار** هزاران نفر
آن را زیر پای پامیل کرده است

طبق همین مناسبت عرب می گویند **ثوب ذو عذاره** لباسی را می گویند که برای
تمام ضروریات استعمال می کنند و آن را حقیر و معمولی می بیند و می گویند این چیز
هر وقت مطیع و عاقل بوده است هر کاری بخواهی از او بگیری
می گویند چیدن که معنای عاقل و عاقل است بی نهایت آن را و ذلت

است لذا لفظ عبارت فقط برای الله استعمال می شود و بیخ عبارت

برای آنکه (در اصطلاح) استقامت معنای استقامت صدر طلب کردن معنی این امر را در

۱-۲ استقامت معنی ضروری

۱-۱ استقامت ضروری

استقامت ضروری که غیر از آن فعل حاصل نمی شود
مثلاً فعل که بر انجام فعل قدرت داشته باشد که
فعل علم هم داشته باشد

و فعل آنکه وسوسه‌هایی که به وسیله آن فعل انجام می‌گیرد داشته باشد
نزد اوقات طاعتی شدن تمام این امور یعنی آدم متوقف به استطاعت می‌گردد یعنی گفته
می‌شود که از آن مستطیع است در این امور انسان را مکلف ساختن در وقت
در هر یک

مثلاً برای کتابت قلم و جوهر لازم موجود باشد برای بخار و سایل بخاری لازم
باشد که این فعل محتاج آن است و در اصطلاح علم کلام همین طور عقل شده است
و همین استطاعت ضروری است

و در اصطلاح علم اصول فقه استطاعت که بعنوان استطاعت گفته می‌شود
استطاعت غیر ضروری را می‌گویند که بنا بر حصول آن انجام آن فعل سهل و آسان
می‌گردد یعنی زائد از ضروریات باشد و انجام فعل بر این معنی‌ها مستوفی است



بلکه بنابر حصول آن محو است بدست هر کس

مثلاً کسی می تواند بدون سوار شدن بر روی بازو برای ادوارن همای کند بر این استطاعت است که تکلیف موقوف نیست آن را اولین قدرت میسر می گویند

~~عبدالمجید~~

عبدالمجید استقامت نیست

این است که عبارت وسیله استقامت است و وسیله بر مقادیر مقدم است

جواب دوم: این است که بعد از اینستین بنابر رعایت خواص مثل (۵۱۲) را بر (۵۱۳) مقدم کردند

در وجه تقدیم (ایاک) بر (عبد) و (ایاک) استقامت نیست

حال آنکه از نظر قاعده نحوی فعل را بر مفعول باید مقدم می کردند زیرا فعل بر مفعول خود مقدم می شود لذا در آیه کریمه چرا مفعول را بر فعل مقدم کردند (عمر بنیاد) جواب دلدار

جواب اطوار از مفعول (ایاک) ذات باره تفاسی است به همین خاطر تقدیم مقدم گردانیده شده است و قاعده وجود دارد حمله می کند بدین و هرگاه خود را به کار می آورند

نام فارم همین مفعول در کتب عظمت و جلال ادب باشد و هرگاه در کتب می آورند به همین خاطر که هرگز (را حکم) و پادشاه حقیقی است اول ذکر ذات خود را ذکر کرد



که بر آن لفظ ایاک (ایاک) می کنند تا به هر کسی و مقننه باشد

دو نفر دوی و پینه سازی مصروف روز بزرگداشت ملا صدرا (صدر الشاهین) که معبود حقیقی ما است و تعلیم آن نبی نند

بکه با تمام عجز و خضوع بایستد

جواب دوم ۲- مفعول را به خاطر معتم بودن شأن بودن مقدم کردند زیرا اهل مقصد ذاتی
باری تعالی است - لذا هر احتمالاً مقدم کرده شده است

جواب سوم ۳- بنا بر حدیث مقدم شده است - طبق قاعده بخیران (تقدیم مقام مقامات) **تقدیم مقام مقامات**
طبق همین قاعده حضرت ابن عباس در تفسیر خودش فرموده است

تقدیم مقام مقامات

جواب چهارم ۴- حق تعالی مبدأ تمام مایات است - لذا از نظر اعتبار هم مقدم می شود و در
ذکر هم مقدم کرده شده است تا وجود ذکر با وجود حقیقت موافق باشد

جواب پنجم ۵- ایگ مفعول را مقدم کردند یعنی عباد را بر این سخن مشتمل کردند که اقل نظر
بالاتر بر معبود باشد زیرا ذات عباد است - لذا از نظر باید که یک رابطه ای

بین عباد و معبود در نظر گرفته شود که از این عبادت صافی شود

و عبادت بر کسی انجام می گیرد البته توبه کردن بر این هوای لازم است که معتمد

عابد و عارف و صل ای الله و وصل ای الله آن وقت معقود می شود که استوار

نی الله حاصل شود از مایه ای الله دور باشیم

خیالیک نمی بین و ذکر کثرت نمی بین و مشاطی نمی بین خائن

لذا فضیلت کلام رسول الله بر کلام حضرت موسی کلام الله از همین طریق



لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا

فهی شود اذن جمله این است

و حضرت ~~ص~~ موسی فرمود **اِنَّ مَوْجِدَیْ رِبِّیْ یَهْدِیْنِ** لذا قضیت
 کلام رسول الله بر کلام حضرت موسی باین خاطر است چون حق تعالی را بر ذات
 خود مقدم نمود بر خلاف حضرت موسی که فرمود **اِنَّ مَوْجِدَیْ رِبِّیْ یَهْدِیْنِ** که در آن
 کلام حضرت موسی که **مَوْجِدَیْ رِبِّیْ** مقدم است

سؤال سیزدهم اهدانا الصراط المستقیم این آیه را طبق تفسیر مفسر
 شرح دهد و سراط با سنن و السراط من سراط الطعام اذا ابتلته
 فثابته ~~یستطیع~~ سراط السابغة وذلک سمی الطریق لعمراً لانه یلتصمهم
 و الصراط من قلب السن صاراً لبطایق الطاء فی الا لطایق و قد بین
 العباد هو ~~الظن~~ الزامی لیكون اقرب الی المبتل عنه قرأ ابن کثیر
 روایه قبل و روی عن یعقوب بالا صل و حمزة بالا شام و الباقون
 بالعماد و هو لعله قریش و اثابت فی الامام و حمزة سراط کتبا و هو
 كالطریق فی التذکیر و التانیث

الاجابات این چه بیان جمله ما سبق است **ایمان شستن** یعنی در شستن که

مدرس خدایه شده بود گویا این جمله بیان اوست حق تعالی به بندگان ارشاد فرموده
 که شما از من مدرس طلب کنید چگونه مدرس بشوید بکنه بنده عرض کرد



اهدانا العراا المستقیم به راه است راه ما شان بده وقتی شما ما را
توفیق السلام عطا کردید انون ما را به آن عالم بدار به از هر افراط و تفریط و افتراق
و بدعت محفوظ باشیم

یا اینک مراد از مستقیم مدغم باشد یعنی ضایع ما را در هر امر به راه راست و معتدل
عالم بدارد آن راه را به ما شان بده که از افراط و تفریط پاک باشد

در اهدانا العراا المستقیم مستقلا یعنی راهی است که از همه اهدام و مقصود
گذشت بدو یعنی معنی لغوی هدایت راهی کردن است و در اصطلاح

راهنای کردن و لطف و مهری است لذا استقامت هدایت
فقط در خطی می باشد لذا قید لطف منافی عموم است اشکال

26 May 2017

۲۹ شعبان ۱۴۳۸

این دعوی منافی آیه کریمه است

و هدوهم امی صراط المستقیم یعنی به راه جفم هدایت کن کذا یا این آیه
دعوی قبلی نقض می شود

جواب حضرت قاضی بیضاوی فرمود این کلام منافی بر استحضار است چنانچه
به ظر مسخره بخوبی راستی می گوید و از همین کلمه هدایت حدیث گرفته شده زیرا
حکف با قول دلیل لطف و محبت است و از همین هدایت قول عرب مأخوذ

است هودا الدوحش مشق است زیرا عرب این قول را به حیوانی
روزی نیم مهر روز حمایت از خانواده زندگانی



کاری از طلاب سال

بسم الله الرحمن الرحيم
بارانی

هشتم

عین العلوم گشت

دوم رجب

۱۴۳۹



هستند لذا اعتراضی نباید داشته باشید و مراتب استعداد بیان فرمودند
و حق که شما ~~آن~~ آن استعداد را ندارید پس تعریف و تدبیر و انصاف در امور
چیزهایی که نمیتوانید بکنید و چون این کارها برای زشتگان محال بود تکلیف با مصلحت
اینهم نگرفت و چون آدم تمام معرفت را حاصل کرده برای اینهم امور خلافت
از آنها برتر و بیشتر استحقاق چنین امری را پیدا نکرد

2: لغظه آدم از (اودقت) یعنی گندم گرن شدن یا از (آدم)
مشتق است (معنی آبشویا) یا از ایدم الارض مشتق است چنانچه
در روایت آمده خداوند متعال به وسیله فرشته ها مشیت خاک از کل زمین
جمع نمودند و آدم را از آن خلق کرد به همین خاطر اولاد آدم به رنگ ها و
مزاج های مختلف است

سؤال بیست و هشتم:

مستحب باشند ثانیاً به این خاطر که اگر بندگان به این امر که خدا دارد بگذرانند
بیشتر مستحب و عامل باشد لهذا این خدا به این وجه ابلق لازمی بود
همین خاطر در قرآن مجید باینها الناس و ما یها الذین امنوا این گونه
صیغ را انتخاب کرده است زیرا این خطاب ابلق و اکداست

سؤال بیست و هفتم: علم آدم الاله اسماء کما تم عرضها الخ -
الف: تعلیم اسماء به آدم علیه السلام گرفت ما امره ان یرزقها
شهادت حضرت امام جعفر صادق (ع) (۱۴۸۱ هـ ق) (انظر)

امر ملائکه به خبر دادن این امر را یا تکلیف باطل
نبود ج: لفظ آدم به تحقیق کسید

۳۵

21 July 2017

جواب - شاید طریق تعلیم این اسماء به شکلی بود که علم هنوز
این اسماء در قلب حضرت آدم علی نبیا علیه السلام القاء کردند که بوسیله آن چه
علوم برای حضرت آدم روشن گردید یا از عالم بالا قلب او الهام شد

ب: سؤال از فرشتگان بر خبر دادن این اسماء به این خاطر بود که هنگام نزول
اعتراضی که کرده بودند در این وقت در مقابل مال آدم ساکت گردانیده شود به ایشان
تعلیم شود که برای انجام امور خلافت و تنظیم دنیا شایسته فرشتگان عاجز



منادا ندای بعید می آورد اگر چه خداوند متعال از شایسته گردن نزدیک تر است
مگر بنابر این ندای بعید آورده که خداوند متعال بسبب عظمت
خودش خود را از ما بعید است و گاهی غیر متوجه نگردد به وسیله ندای
بعید ندای کند تا هوای بسیار باشد تا که از غفلت بپرهیزد و نیز بنابر
تنبیه و بیدار کردن منادا ندای بعید می آورد ندای خداوند بنابر عظمت
خودش از بندگان بعید است

ج: حرف ندا با منادی در حکم یک جمله می باشد و از این جهت که حرف ندا
تمام مقام فعل مع الفاعل است مثلاً یازید تمام مقام ادعوا زید یا
الطلب زید یا هتند یا تمام مقام ادعوت یا اطلبک است

و در قرآن معید ندا به کثرت آمده است زیرا این گونه ندا بر همدین
و بعد تأکید مشتمل است لذا به شکل مجهول همین قسم ندا با این قدر تأکید
مختص شده است

و در قرآن کریم به کدام سخن که نداء را خداوند خطاب کرده نیاز مبهم بران
این گونه تأکید می کند و بعد از آنست اولاً به این خاطر که هر سخن خداوند
نداء را خطاب کرده است آن امور امور عظام هستند و لذا حق دارند
که بندگان آنها را خطاب با هوای بسیار کامل بشنوند و بادل

این قول مشابیه قول معتزله است و بعضی گفته است قدرت یکدفعه
است که از آن ممکن بیرون شود این قول اشعری است
و بعضی گفته قدرت آن نام این گونه نیستی است که از
آن در آن ممکن یافته می شود بر فعل و معنای قدرت الله عاقل شدن
طبق این تفسیر قدرت از صفات سببیه است

سوال بیستم: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الف ربط این آیه با
ما قبل می باشد ب ا معنای (یاد) صیت و تکرار استخوانیندگان خدا
یا به ندای بعید نداء داره است حال آنکه او اقرب من جبل الوجود است
ج: نداء یا منادی در حکم جمع است یا نه اگر منین نباشد و معنی
کدام است در تفسیر معنای نداء این اشکال مختلف است چنانچه در قرآن
مجید به یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا را مثل آن خط کرده است


(الجواب) ما وجه ربط وقتی که در آیه های گذشته عام مکتفین را ذکر
کرد و خواص امور آنها را بیان فرمود در این آیه علی سبیل التفات
خطاب کرده به سوی آنها متوجه شد

ب: یا لفظ نداء بعید است و گاهی برای قریب نیز می آید بنا بر
معنی نداء یعنی قریب یا بعید قرار می دهند مثلا بنا بر علمت



از نظر این مقوله این جمله آن را ~~نمی‌تواند~~ تأیید کند ای شیء اگر شهادت قل الله
یعنی (ای ای شیء اگر و گاهی بعضی اشیاء وجوده بعضی مقول است حاصل شود
یعنی ~~که~~ که وجود او از طرف الله خواسته شده است در این صورت
که شیء ذاتی ~~موجود~~ فی الی و معدوم فی الی و موجودی الحاصل
هر دو قسم ذاتی ~~موجود~~ با هم در این ظاهر ذکر کردیم وجود او را الله
تعالی خواسته است گویا وجود او فی الجمه ثابت شد و وجود او در خارج
موجود نیست گویا برای او یک نوع تفریق حاصل است زیرا او در شیء ~~موجود~~ ~~مست~~
است

مقتنی در تفسیر شیء گاهی می‌گویند اشیاء مایع ان یوجد یعنی شیء آن است
که در خارج وجود آن جز باشد طبق این معیار در شیء واجب و ممکن هر
دو ~~داخل~~ داخل می‌باشد و ممکن چه موجود باشد یا معدوم و گاهی گفته‌اند
اشیاء مایع ان یعلم و خبر عنه یعنی شیء آن است که تعلق علم به آن
ممکن باشد طبق این تعریف اطلاق شیء بر واجب و ممکن و مستمم
همگی شامل می‌شود

۲: معناه قدرت (القدر من ايجاد الشیء) است و این را در اعدام
بعد از بار و امکان همگی در این حکم داخل است بقول بعضی 

(ثو) از حروف شرط است این حرف برای انتقاد ثانی بنابر انتقاد اول
 دلالت می کند یعنی در صورت انتقاد لازم انتقاد ملزوم لازم است
 نه آنکه جموری شود و برای دلالت بر انتقاد ثانی بنابر انتقاد اول است
 زیرا در این صورت انتقاد ملزوم از انتقاد لازم ضروری نیست
 (ب) شاء در لغت بمعنی خواستن از مصدر شاء و یشاء شیاؤه
 مشتق از اراد اذا اراد از باب سماع در استعمال اهل زبان اطلاق
 آن بر موجود، معدوم، ممکن، معدوم، ممکن و واجب همگی می آید در این
 اختلاف نیست بلکه اختلاف در این است که شیء بمعنی ثابت و متکثر
 اطلاق بر چه چیز می شود بر چه چیز شامل می شود در این مورد پس اهل
 حق و معتزله اختلاف است چنانکه مفسرین فرماید که شیء نزد اهل حق
 با موجود و غیث است زیرا این امر مقتضی معنی لغوی است زیرا در لغت
 این مصدر است

شاء بمعنی خواستن می باشد و خواهی اطلاق آن بمعنی شائ هم جایز
 در این مورد هر چه قدر خواهی باشد تحقیقا باشد مثلا از باب علم و اراده
 باشد یا تقدیر باشد مثل تمام افراد و موجودات غیر ذی علم و اراده که وجود
 خود را ~~بخواهند~~ تقدیر از زبان حق خواهی است همه در مفهوم
 شیء داخل است باین اطلاق شامل باره حقان ^{هم} نمی شود



(مفهم) به گفت (وهم)

(سوال چهارم) دولت و الله نذهب بسمهم و الباء هم الف مفعول
ش و کدام است (ب) و معنای شی و لغت و اصطلاح صیت و درین
اهل حق و معونه میرا اختلافی وجود ندارد (ج) معنای الفیده با بعد
و فی الله تعالی صیت این مسئله را توضیح دهد

(الجواب) ا در این عبارت مفعول (ش و) مفعول است تقدیر کدام

این است (دولت و الله نذهب بسمهم و الباء هم نذهب بکما)
مفعول ش و در شرط حذف کرده زیرا در جواب آئینه مذکور است و جواب
بر آن دلالت میکند در (ش و) و مشتقات آنها حذف مفعول
بکثر و وجود دارد حتی که اکثر مفعول را ذکر نمی کند مگر در صورتی که مفعول شی و
نا در باشد که با آن شی و تعلق اراده و ثبت به قدرت یافته شود در این صورت
مفعول مذکور می شود (فلا شئت ان اکیه و لا کبیته) یعنی اگر من نخواهم حرف
بگویم البتة می گویم و این صورت تعلق بک و دم با مشیت یک امر نا در
است لذا اینجا برعکس کردند که مفعول را با فعل در شرط ذکر
کرده اند و در جواب به همین اکتفا کرده است

به دیگران نمی‌باشد این برادری محبت است معقول به مصلحت است نه به
 ضاوت متعال ~~مفهوم~~ ضروری است (مثل الجنب التي وعد المتقون) پس میان
 برادران قعد و حال بیان می‌کند و توضیح آن می‌آید و در آن غایت باید
 باشد و این (الذی) در عبارت مکتبی (الذین) است مثل این عبارت
~~و خضعتم لکذی خاضوا~~ در این آیه هر کس (الذی) مکتبی
 (الذین) است و این را به معنای جمع برادر رفتن شرطی و لدر شرط آن است
 که (الذی) معنای جمع (بفرهم) او مرجع آن باید باشد و در مرجع منافقون
 بفرهم (الذی) را به (الذین) تبدیل کردند و در
 ۲۳

چند

14 July 2017
 ۱۹ شوال ۱۴۳۸

آوردن در یک صفت

با برادران ظاهر است تا آنکه ها است و این ختم شدن و تمام شدن خوردار
 است آن را جمع و مکرر آورده و مکرر آوردن صفت (لا یجبرون)
 است و این لدر که ظاهراً است و ظاهراً چیزی به نظر نمی‌آید
 ع: (فهم) را با (فام) آورده نه با (واو) که (خا) برای تزیین است
 سبب یعنی متصف کردن آن ها با آن صفاتی که در آنجا
 به معنای مجبوری می‌آید و مجبوری دیگری ندارد به همین سبب گفت
 روز گفتگو و تعامل سازنده با دنیا



دارد چون کرد مؤمنین و رفتند آسمانی نفعی جمله فعلیه استقلال کردند بر مجرد
 دلائل و کند و کرد ملک طین خودی نفعی انما حکم همه اسمیه با چند قسم تأکید
 زیرا کرد مؤمنین نفعی (آسمانی) می گویند و کرد منافقین خود عقیده واقعی خود را ظاهر
 کردند

مثال بسیار و هم در مثل الذین کفرو الذی استوقد ناراً الی الف آیه
 طبق نظر مصنف تفسیر کند برادر از ظلمات صیت چرا آن را جمع دیگر
 آورده چرا در آخر فرمود فکفر لا یجوز ولم یقل و هم لا یجوز

الاجاب الف و تکی که در آیات گذشته حقیقت حال منافقین را
 بیان فرموده است به دنبال آن شای لا آورده است و حقیقت حال آنها
 را برای فرید توضیح و تحقیق در شکل یک مثال بیان می نماید زیرا
 مثال بیشتر در دل اثر می گذارد

مثال در لغت معنای نظیر است و گویند مثل به کسر (میم) و سکون (شاد)
 و مثل بفتحین و مثل و شبه و شبه است و مثل واقع
 عده را می گویند که مثل عجیب و غریب باشد سپس آن به شکل هر امثل
 بیان کرده اند هر حال از طریق مثال نیزه را به فیه و بیار فیه

ب (در ضلوع) صید محاوره وجود دارد :

۱- به گفته مفسر رحمه الله محاوره عرب می گویند (خداست فلان) وقتی
با فلان شخص به تنهایی ملاقات کنید در وقتی که منافقین با بزرگان خود
به تنهایی ملاقات کنند

۲- عرب می گویند خدایک (ضم) ای عداک وارد می گویند و معنی عیب دهم
در یک آن صید سخن بیرون آید در این معنی قول ما ضعیف را قول ضعیف می گویند پس
معنای خدا گذاشتن و بیرون رفتن می باشد یعنی اینکه منافقین به طرف شیاطین خود
بیرون می روند

۳- عرب می گویند خلوت به سهو است یعنی آن را معصیه کردم این غالباً از
خدا به معنای تنهایی است زیرا در تنهایی معصیه کردن آسان تر است

ج: شیاطین افراد هستند که در یک سرش علامه خورگویی می باشد شیطان هستند
پس ظاهرین گفتار مثل ابله و غیره -- مشو کردن به منافقین به همین معنا
درست در آیه دیگر آنها مثل یک دلدرد یعنی کبار منافقین را مطمئن کرد
می گویند انا حکم این قول منافقین کوکب است

د: اظهار آنها با یوشن به شکل آینه می باشد استحضار و با بزرگان خود
عقیده را منع را ظاهر می گردانند که در ظاهر ادای دو کلام فرق وجود



و این اظهار است
و اگر اذاعیل لهم قائل یا الله تعالی است یا رسول الله یا مؤمنین

هـ: قرأت (قیل) کانی و هشتم با فیه ایه که در اصل
(قوله) برده اتمم می خوانند

سؤال سیم: و اگر اذاعیل لهم قائل یا الله تعالی و اذاعیل لهم قائل
شیطینهم این در این آیه است چه گروهی بیان شده
با: معنای خلایق است و هیچ گروهی وجود ندارد. ج: مراد از شیطین
گنیمت با شیطین چه رابطه داشتند
ذ: چطور دانسته می شود که قول منافقین برای مؤمنین به طور استخزاء
بوده است. ج: قول ایشان با شیطین و هیچ وجه مطابق
با واقع بوده است

جواب: این در این آیه ذکر شده منافقین است وقتی که با مؤمنین
ملافه می کنند می گویند ایان آورده ایم و چون با گروه خود برخورد می کنند می گویند
ما با شما هستیم لذا در مواردی با مؤمنین همراه می شویم و در مواردی با بزرگان خود
سخن می بینیم و اظهار می کنند



سؤال بیست و دوم. و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض (الف) براهین آیه
 ۱. برهین عطف کرد (ب) مفای فشار صیت (ج) فشارشان در زمین
 صیغه بود (د) قائل این کلمات چه کسی بود و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض
 برادر ظاهر آیه صیت (ه) وجه قرأت این بیان کنید

الجواب - و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض
 حکم عذاب الیم بما كانوا یفکون یا عطف بر یقول آیتا باشد تقدیر عبارت
 این طور است - و من اناس من یقولون آیتا و اذا قيل لهم آیتا کما آیتنا
 فآیتنا آیتنا

ب : فساد یعنی ضریح از اعتدال ذاتی بیرون آمدن در ضعیف بودن
 هذآن اصلاح است یعنی بر اعتدال ذاتی برقرار ماندن این دو لفظ
 شامل هر خبر و نفی باشد

یعنی هر شیء وقتی که بر اعتدال ذاتی باشد این اصلاح است
 و وقتی که غراب باشد فساد باشد این بحث از نظر لغت
 است و از نظر عرف اکثر شیء ناغیر را اصلاح و مقدر را فساد می گویند
 و اللاحق معذرت این معجز است

ج : سبب نفاق منافقین انتشار فشار بر وسیله کلمات
 ممکن است و از آن جهت در راهی بیرون رود



بر ظاهر عمل می نکرد ولی آنچه از ظاهر آیه مفهوم می شود هم این است (ضد مع الله)
 بر ظاهر عمل نمی نمود زیرا این امر عمل است چون که از خداوند یعنی پرستیده است
 و نیز آنها قصد (ضد مع الله) را نداشتند زیرا به اعتقاد آنها خداوند جل
 شانه آن حضرت صلوات الله علیه و سلم بر سالت بر روی ایشان عبودیت
 نکرده است لذا با خدا عداوتی نداشتند لذا ضد مع الله بر ظاهر عمل نیست
 بلکه اینها ایضا بر وجهی می بخورند رسول الله بنا بر این به اطلاع
 ایضا حذف کلمه رسول را که صفای باشد حذف نکرد و صفای ایضا را به جای
 او قرار داد زیرا معامله مع رسول الله معامله با الله است
 چون (من يطع الله ويطع الرسول فقد اطاع الله) است لذا (ضد مع الرسول)
 را ضد مع الله قرار داده است در فرموده (مخدوع الله)

ب ۱ ضد مع الله به اراده می خورد یعنی به غریب می دهد لیکن معنای مایستون این
 است که آنها غریب خود را نمی شناسند بلکه معنای آن این است
 که در حال ضدا و این هم آن را نمی دانند البتة در دنیا برای این کار دوری بعضی
 موارد از بعضی موارد مستفاد می شود که در ضداست بر اثر این ضدا بر نفس خود
 ظلم کرده و در عذاب الیم گرفتار می شود و اینها برای این امنیت ظاهر
 غریب خود را است و ضداست زیرا از راه دار



وجود داشت (وما هم بمؤمنين) یعنی ایمان ایشان را حق فرمودند

(سؤال بیست و نهم) بخادعون الله و الذین آمنوا و مخدعون (الف)
(الف) این مخادعین چه گروه هستند معنای مفاعله صیغه حال آنکه این فعل از باب مفاعله من الاثنین است فاعل ایشان با الله تعالى چه طور است حال آنکه (الله بکل شیء علیم) است
(ب) چگونه گفت ما شیعوں حال آنکه مفاعله فریبده اراده مفاعله را میکند معنای کار را میکند

چهارم

۱۶

جواب: در این آیه مراد از مخادعین منافقین هستند

7 July 2017
۱۲ شوال ۱۴۳۸

که با مسلمانان اظهار ایمان می کنند و در حال غیبت و در عین عزائد دنیوی شریک مسلمانان می گرد و در پیوسته و پنهان با کفار مصالحه می کنند و در هر زمانی به مسلمانان گریه می کنند و در هر زمانی که مسلمانان آنها را هم عذاب خود را می بینند از آنها فریب می خورند

فواع یعنی در قلب تصور هر رسانی برای کسی معترض بودن و در ظاهر خلاف آن کار کردن را می گویند تا آن شخص بر این امر اعتماد کرده مطابق خود را به شما بگیرد و بدین وسیله نقضان پذیر می شود مفاعله ارفه مطابق (با) برای شرکت چنین دلالت می کند و فواع منافقین با مؤمنین



همان (فاس) هستند که ذکر آنها جلوتر در آیه (ان الذین کفروا) آمده است بود
و این (من) موصوفه است تقدیر عبارت چنین است

(ومن انفس المذکرین) فی قوم غالی (ان الذین کفروا) و الذین یقولون آمنا بالله
براد از یقولون (عبداللہ این و همو همان آن است)

(ج) مراد از ایوم الاخری از وقت حشر گرفته تا زمان تا مشاهد یا از حشر گرفته
تا زمان دخول مومنین در جنت و دخول کفار در نار است

اصب در باره این گفته در (باشد) که (با) را آورده (بالیوم الاخری) (با)
که معبوداً ذکر کرده است و در این مقصد این دعوات را ثابت می کند ایمان (باشد و
بالیوم الاخری) مقصد اصلی است و هر چه حرکت تا قبل و مستقیم باید ایمان
بیاید و چون که به خاطر تکرار بار و هر چه در تعلق فعل بر مستقل دلالت می کند
زیرا این دو مراد مستقل است ایمان (باشد) مستقل و (بالیوم الاخری)
نیز مستقل

(د) (وما هم یؤمنین) از این آیه رد دعوی منافقین ثابت می شود
و آیه برای امر دلالت می کند که دعوی زبانی این اشخاص از نظر اعتقاد
مخالف عقیده ایشان است و هر کسی این چنین باشد مومن نیست

زیرا منافقین آما بالله می گفتند و اظهار ایمان می کردند و در
دلها بر آنجه (ما جاد به الرسول) کذب می نمودند و چون کذب

سوم ذکر از مذنبین به سبب آنکه در میان هر دو قسم متردد است اینها
 کسانی هستند که زبان آنها با قلب آنها موافق نیست که اینها را منافق
 میگویند لذا در واقع سه گروه مورد بحث قرار گرفته است از مشرکین کرد خداوند
 متعال بدتر است زیرا این گروه مسلمانان را با چنان ~~صفت~~ مشقت و نقیصه
 دچار کرده اند و که مشرک و کافران اینگونه نکرده است
 استحقاقی نباشد آنها را با تفصیل بیان نموده است
 و برای تفهیم مطلب اشاعی را ذکر کرده است تا که احوال قلبی آنها را بفهمی
 واضح بکنند و در آخر برای سرانجام آنها فرمود (عذاب عظیم)
 در این تمام حکایت منافقین بر واقع کفار معسرین معطوف است یعنی عطف
 حصه علی القعه است نه جمله علی الجمده تا که در بیان مناسبت این همه با جمله قبلی
 باشد بلکه در میان دو قعه وجه عطف جهت ~~۱۱~~ ۱۰ معه است و این احوال اینها
~~۱۲~~ ۱۱ حاصل است چنانچه قعه کفار و منافقین را بهم ~~۱۳~~ ۱۲ ذکر کرده هدف تشبیه
 آنها در میان دو قعه و تشابه بین مسذالیه و مسند ضروری است که
 در این باب یافته شود البته واجب به کلمه (الناس) این (لام) که
 در ~~۱۴~~ (الناس) است برای جنس است و من موصوفه است زیرا اثر برای
 عهد در نظر گرفته شود مراد (ناس) به آن صرحت ندارد گو یا فرموده
 من جنس الناس ناس و یا (لام) برای عهد خارجی است و موصوفه



و در یک قرآنی نصب است تقدیر عبارت این است و جعل علی ابی‌طالب هم شاه
 (ه) مفعول است بنزع فافض از نظر لغت نیز اختلاف است
 نزد بعضی (نسخه) و بعضی با عین می‌خواند (نسخه)

(سؤال بیستم) ومن الناس من يعول انما بالتدویم الاخر و ما هم

بجوسین

ایف در این آیه صیغه درجی که ماقبل احوال مومنین و خداوند متعال
 بیان می‌کند با چرا این آیه را عطف کرد (ومن الناس) وجه مذکور است

عطف صیغه و مراد از (الام) در اناس صیغه بر چه چیز است اطلاق می‌گردد
 وجه معنی دارد و مراد از یوم الاخر صیغه در اینجا (با) را در بالا فر

تکرار کردند بعد از آن که با شکر گفت (ذ) معنای قوتی تعاضی ما هم بجوسین صیغه
 حل آنکه گفتند آمنا بالله

الاجاب: رقی خداوند متعال بیان حل تر آن مجید و توفیق آن را ذکر کرد

و در آیه‌های ابتدایی دیگر از مومنین به بیان آمد آن مومنانی که آنها دینی و عبادت

خود را خالصه برای خداوند متعال انجام داده بودند و خلوص ایشان بازبان آنها

موافق است در این جا بیان ذکر از خدا را آنها کرده که ظاهر و باطن آنها فاضل



گزارا اعتبار کرده و در این دین الهی دوری نریده اند در این مرحله

حمله ددمنشانه باوگان آمریکای جنایتکار به هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۱ ه.ش - دور افشای حقوق بشر آمریکایی

(۷) مراد از فقه علامت قلوب آنها بر این است که بر سید آنها آن فرشته آنها را می شناسد و با آنها بغض می کند

ج: اعلی ستمهم عطف است بر قلوبهم بر ابعادهم غشاه ریل آن این آیه است فقم علی قلوبهم و سجد زیرا در این آیه ختم را به قلب و سجد هر دو جمع کرده است که طبق قاعده مشهور آیه ها قرآنی معنی معنی را تفسیر می کند و در ابتدا طبق تطبیق مقدم واجب است حتی الامکان دوم از این ظاهر که طبق اعتقاد تمام قراد قلوب علی ستمهم بنا بر وقف یا مانع بعد خود لاحق نمی شود

س: از یک مناسبت معنا دار قلب با سجد دارد نه با ابعاد زیرا ابعاد ادراک سجد مثل ادراک قلب از جمیع جهات ممکن است لذا حاجم و مانع به مقتضای عقل می آید زیرا این مانع و ادراک حاجم و مانع به مقتضای عقل می آید چون که ادراک ابعاد فقط از جنب جهت جلو ممکن است لذا مانع ادراک آن را به غشاه تعبیر کرده است چون قاعده همین است یا سخن اعتراضی که آن گفته شود چرا برای قلوب و اصماع و حاجم و حکم ختم و برای ابعاد گفته غشاه ها از نظر سیبویه اعراب غشاه به ظاهر مبتدا بودن رافع است و در انقض

بر جمیع عطف است و در آن جاری و مبرور و وجود دارد



لذا تفسیر محتمل و علامه بیضاوی هر دو درست است

(ب) به این خاطر نیست (ختم) به طرف خداوند داده شده که حدیثی که مردم ناخرمانی می کنند
دینی طور این ناخرمانی و تعلق آن با گنجه ضرر آن با خلق الهی و رسیدن گنجه به
بیست نیست یعنی از انظار الهی می گوید به این خاطر نیست که امر به طرف مرید داده شده
معتزم در بایخ حید تا تفسیر می کند

۱- احوال قلب آنها را خداوند به احوال بایتم مثال داده است که در ختم عقل
و از ادراک معیاد هستند پس این گروه نیز چنین هستند

۲- امراض این گروه حق در قلب آنها چنان سختی ایجاد می کند که عادت جدی
آنها قرار می گیرد و به این وصف تشبیه داده شده است

۳- در حقیقت کفر نفس شیطانی است که انصاف و ارتقا بآن استحقاق
عقوبات و مذمات را در پی دارد

۴- در طبیعت آنها اثر و رموز کفر در اصول قلبشان چنان محکم قرار گرفته
که تحصیل ایمان را برایشان باقی نگذاشته است لذا آن را به ختم تعبیر کرده
۵- خود کفر می گفتند (تکویف می کنند) لذا به عرض حکایت حال گفته می (ختم الله)

براه آنها به رفته است

۶- این کیفیت در کفر به وقوع می پیوندد لذا به طر تحقق وقوع به گفته



مفسرین تعبیر کرده می گوید

سؤال نوزدهم: ختم الله علیهم (الف) معنی ختم در عرف از نظر امام بیضاوی
و محشی میریت (ب) اسناد ختم به الله را معنی نه به طور تعبیری می‌کند (ج) چگونه الله
تعالی عطف کرده علی قلوبهم و علی سمعهم میرا عدم ادراک عقاب و سمع را یکی قرار
داد و برابر ابعاد صغیر جمع و برابری سمع مفرد آورد (هـ) کلمه غشاه و از نظر اعراب
و لغت تحقیق کنید

(الجواب) ختم در اصل بمعنی (کتم) بعد از آن در عرف به معنای می‌گویند
که به وسیله مهر زدن محفوظ گردانیده شوند این را ختم و لغت مناسب روز مبارک و باصلاح معنی بسیار و کرم معنی معانی لغوی

و اصطلاح آتش را است -

چهارم

۹

30 June 2017

شوال ۱۴۳۸

رسیدن این نامه به طرف مرسل ایس باز نمی‌شود تا مهر آن از
بین نرود این فردش یک نوع حفاظت است نیز چیز را به انتها رسانیدن را ختم
می‌گویند چنانچه می‌گویند (ختم القرآن تلاوة) در آخر ختم قرآن این جمله استعمال
می‌شود یعنی به انتهای رسانیدن محشی می‌گویند معنای ختم در اصل لغت به کتم است
بلکه به معنا الوسم معنی به وسیله چیزی که بسته یا بند بر آن می‌زنند
و می‌بندند و به وسیله آن مهر زده شود و محفوظ شود چون به رسیدن این پیام
مطلبی رسیدی آید آن را بنویسم می‌گویند لذا این بر پیام زدن آید



کار تبلیغ می‌کرد زیرا برای تبلیغ صلوات الله علیه و سلم ترک تبلیغ به طریقی دیگر
 و اینها اثر نمی‌گذارد ممکن نیست زیرا در این آیات نمی‌تواند اکنون اندازد و هم اندازد بر او است
 نیاز به تبلیغ و انداز نیست زیرا ابلاغ و تبلیغ منصب رسول است و همیشه آن
 را ادا می‌دهد بلکه مقصد آن این است که شما را خبر دهد که اگر در آن وقت از این
 که اینها ایمان نمی‌آورد زیرا آنجا به هیچ عنوان قبول نمی‌کند البته مؤلفی مطرح است
 و قتی ایشان ایمان نمی‌آورد تبلیغ ایمان برای آنها عبث است که عبث
 به آن حضرت سپردن چه فایده ای دارد

جواب: عبث همان می‌گوید که از او فایده ای حاصل نشود
 در این مورد گفت را اگر چه از انداز و تبلیغ آن حضرت سود نمی‌بردند
 و ضرر آن حضرت (صلوات الله علیه و سلم) سودی بر از تبلیغ خود
 28 June 2017
 سوال

یعنی فایده انداز برای آن حضرت اهم جهت است و برای ما فران ~~اعتراض~~
 باقی نمی‌ماند و برای رسول خدا فضیلت تبلیغ و ضرر آن نخواهد بود ~~و ضرر~~
 به این خاطر گفت سواء علیهم گفت سواء علیک

تأیید نموده معلوم می‌گردد که مصمم در بیان تاریکی به سره برد که انداز عدم انداز بر آن‌ها در
نمی‌خورد برخلاف غیر مصمم

ج: کفر و رقت بهمان ستم نیست است چنانچه کثرت و در زینت و پریشان
هذا آن را نیز کفار می‌گویند که تخم را در زمین می‌پاشند اما کفار معنای دیگری ندارد
اینکه اشکار هر چه شریعت رسول الله این را نیز به نام کفر می‌شناسد که ایشان
حقیقت را می‌بخان می‌کند

د: انداز در رقت بهمان ترسیدن خواه گویی از چیزی بترسند یا نه و در
اصطلاح ترکان مجید ترسیدن بندگان از عتاب الهی در

طی

۵

26 June 2017

۱ شوال ۱۴۳۸

ع: موردی که ایشان مبتلا به عصیان باشد به این عذاب مبتلا
می‌گردد اما حال این است که در این کلمه (بشر هم) بشارت
ذکر شد بشر هم بعباد الله است چنانچه انداز از بشارت بشر در حضرت
دل و دماغ انسان اثر می‌گذارد زیرا دفع طرد از جلب منفعت بشر
هم بواسطه ببار این در حق ایشان اگر انداز عن اشکار هنافع نباشد بشارت
به طریق ادبی مورد شکی نیست لذا در کلمه (استواء) عدم نفع انداز ذکر شده
اما چون که در کلمه بشارت عدم نفع نیست این بار ذکر شده



ه: بعد از اطلاع به عدم ایمان این کافران مصمم ببار هم بنی اکرم

عبدالله بن محمد

زیرا درجه اولی برای ثواب اخبار و درجه ثانیه در بیان اقسام استرار زکریا به بیان آمده در میان این دو آیه انما راسلوب ظاهر است در معنوی این دو آیه در بیان مسند و مسندای تقابل و تقنار مرصود است

پس بنا بر انما راسلوب وجهت به معنی به خاطر این و بعد که یکبار بر دیگر عطف کرده است بر خلاف آیه مورد بحث ماکه در میان دو آیه نه ای راسلوب مرصود است و نه جهت به معنی لهذا در اینجا یکی چهار بار دیگر عطف نمی کند

(ب) ان الذین کفروا با مسندای موصوفه با موصول به این خاطر گروه است که در توفیق با موصول دو صورت به یز است

(۱) اینکه آن را الف و لام عیده بدانیم و مراد از آن همان کفاری در نظر گرفته شود که تحت تاخر بوده اند مثل ارجل ، ابوکب ، ولید بن مسعود و امثال ایشان و اخبار یهود در دشمنی به رسول الله صلوات الله علیه و سلم بدقت به جبهه رخت

(۲) دوم آنکه آن را برای جنس بدانیم در این صورت موصول مسندای عام باشد که کفار و کفر معصوم و غیر معصوم و آیه شامل هر دو تائی شود لیکن اگر مراد از مسند یعنی سواد علیهم کفار غیر معصومین باشد کفار معصومین خارج می شود ~~و این را برای آنکه انداز و حکم انداز بر این~~

مراد است وینی برابر رزق بدن حرام حدیث عمر و این قرن دلائل می کند، حاصل
آن این است که آن حضرت فرمودند لقد رزق الله طیباً فافقت ما هم
الله علیه پس معلوم شد که در اصل رزق حلال است نه کتب خود که
را حرام می کند

سؤال محمد بن اسماعیل از ان الذین کفروا سواء علیهم دانند نعم (الف) و این جمله
را بر ما قبل عطف نکرده است چه ضایقه در آن جای می دهد عطف کرده گفته اند
روز تبلیغ و اطلاع و مسکن دینی (سائر روز) و فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۹۰ هجری قمری ۱۳۹۰ هجری قمری

ان الله برادر لغی نعم و ان الفجار لغی جعیم (ب) و این ذکر دین لغی
را به صورت موصوفه موصول گفته اند (ج) معنی کفر لغتاً

و شرعاً صیغه (د) معنی انذار در لغت و الله اصطلاح صیغه

و انذار را خبر کرد و بشارت را ذکر نکرد (ه) فایده ای که انذار بعد از انذار
بدانند که این فایده ای ندارد و ایمان نمی آید و صیغه

الجواب الف در این مورد قعه کفار را با قعه مؤمنین عطف نکرده است چنانچه در آیه
ان الله برادر لغی نعم و ان الفجار لغی جعیم که در این آیه عطف کرده است معنی قعه کفر
را با قعه مؤمنین عطف کرده است این کار این است که در آیه های (آخر اندک)
استاد در اسلوب و جهت جامعه معنوی را بگوید برای آن لازمی است
(روز جهانی فلسف) آخرین جمعه ماه رمضان



سؤال هفتم: و ما در قنهم یفتون معنی رزق و لغت و اصطلاح چیست آیا حرام رزق است یا نه در این باره چه اختلافی وجود دارد و جواب آن از جانب اهل حق چیست

(الجواب): رزق در لغت بمعنی (حصه، نصیب، بخره) است و در لغت عرب رزق به چیزهای گوناگون برای حیوانی اختصاص داده شده که از آن استفاده می‌کنند در کتب معتدله رزق را به طرف خود منسوب کرده است یعنی (ما رزقنهم) چونکه رزق بر دو صورت است (رزق حلال و حرام) چون رزق حرام به سوا الله منسوب نیست لذا معتزله استدلال می‌کنند که حرام رزق نیست و در نظر اهل سنت و الجماعت رزق حلال و حرام هر دو رزق هستند زیرا رزق در اصل حلال بود و به وسیله عمل خود آن را حرام کرد اگر او بهی که در از ناحیه الله تعالی به او رزق حلال رسید و این شخص با تقصیر کرد و آن را حرام کرد پس رزق در اصل از جانب الله تعالی است بهی که خداوند متعال آن را به طرف خود منسوب کرده است و این خداوند است نسبت به خاطر تقصیر باشد و اختصاص رزق به حلال به این خاطر است که این آیه در مقام عدم آمده است و اینها این مقام ترخیص است



که این آیه در مقام عدم آمده است و اینها این مقام ترخیص است
 شهادت دکتر مصطفی جیران (۱۳۶۰ هـ ش) - روز پنجشنبه استادان
 ۱ 2 3 Su 5 6 7 8 9 10 Su 12 13 14 15 16 17 Su 18

در اصل با ظاهر کثر استعمال بند (یا) با کسر تخفیف کرده می شود پس در لفظ
غیب ~~دو صورت~~ وجود دارد

بگویند اینست معنی است اطلاق آن بر ذات معانی را می آید یا اینست بر وزن غنیصل
صفت مشبه است که اطلاق بر امور غایب منقول شده است گویند خبری دارد کرده است
که این اشیاء در عالمی در وجه غائب هستند که مؤمنین بر آن ایمان می آورند در آیه
قرآن مجید لفظ غیب منقول شمر می آید مراد از آن اشیاء پیرائیده هستند که از
ادراک هواس بیرون هستند بدهات عقل مقتضی آنها نیست مثل جمله
امور معاد اینگونه است ولی از جمله آن چه بدهات عقل بر وجود آنها شهادت بدهد
وجودها منع و صفا ناعده آن هستند زیرا از بدهات عقل ادراک آنها میسر

و غیب بر دو قسم است - همان غیبی که بر آن هیچ دلیل عقلی و نقلی نباشد
و همین است مراد از آن پاک و عذره - و مفاطم الغیب لا یعلمها الا هو

۲- غیب که وجود آن دلیل عقلی و نقلی موجود ^{باشد} ~~است~~ صانع عالم صفات
کامله آن و روز قیامت و احوال آن دارد از آیه کریمه همین معانی درم غیب است

اینی معیاراً دلالت امری المطلوب - مورد توجه است یا به خاطر علاقه این دلالت
بسیب ایصال است

(ج) اگر چه قرآن مجید هدایتی است برای تمام عام است و هدایت بودن برای
متقین به بدین معنا است

که همین افراد از هدایت نفع می گیرند مثلاً راه عام باشد هر کس بتواند به این راه قدم بگذارد و کجا
از این راه استفاده می کند که به این راه حرکت می کند و در این راه قدم می گذارد
کسانی که بر سر این راه نمی رود کوشش از خودشان است لذا معنای هدایت این است
که با وجود اذن عام همان اشخاص فایده حاصل می کنند که از عقل خود کاری می گیرند و در این
آیت فکر و اندیشه می کند و هر چیزی را باشد لذا قرآن کریم بنابر طریقی عام خود را
(هدی للناس) است و اینقدر نفیجه (هدی للمتقین) است که در قرآن مجید آمده
(هدی للمتقین)

(د) - لفظ غیب مصدر غاب یغیب غیباً یعنی چیزی که از ان محجوب باشد
در این آیه اطلاق مصدر برداشت شده مبالغه چنانچه مراد از غیب امور غائبه است مثل
شهر و میزبان و غیره فقط در این جا نسبت به یک در تمام اطلاق قرآنی لفظ غیب
لابر ذات استعمال کرده اند چنانکه لفظ هتدان شهادت است و امور
ش هده مبالغه استعمال می شود و امکان دارد که این اطلاق غیر در
اینی بر امور غائبه اطلاق شده صفت مشبه (فعل) است



اهدای است چون که ضلال لازم است و آنچه در مقابل ادا شده است آن هم لازم است لهذا این هدای مقدر است که بعضی هدایت کننده است پس استدلال معتبره در برکت نیست و اگر هدای را مقدری نفی می جواب آن این می شود که هدای دو صورت دارد

۱- وصول الی المطلوب بدست می آید ۲- وصول الی المطلوب بدست نیاید و در آیه به قرینه قابل فراد اول فرار گرفته است حال آنکه بحث ما در باره مطلق هدایت است که عام است و ظاهر است که از خواص بر عام استدلال درست در نمی آید استدلال اشعره این است که در هدایت یعنی دلالت بلطف ایصال معینی باشد اما در صورتی که حاصل و اهدای حاصل نباشد در آن صورت وصول هدایت ثابت نمی گردد حال آنکه در قرآن مجید با عدم اهدای وصول هدایت ذکر شده است چنانچه در قرآن مجید آمده است (وَمَا تَشَاوُرْهُمْ فَعْدَا بَيْنَهُمْ فَاسْتَجِبُوا إِلَيْهِمْ عَلَى الْكُرْهِ) در این آیه انبام هدایت از جانب الله ذکر شده و عدم هدایت برای خود نیز ثابت است این دلیل قعین است که در معنای هدایت وصول و ایصال معتبر نیست بلکه هدایت فقدان دلالت بلطف است لیکن بر این قول اشعره از آیه انک الهدی من اجبت اعتوائی ولد می شود که شرح اعتراض بسیار ظاهر



جواب: اینکه در لفظ هدایت دو معنا مشترک وجود دارد و با اینکه

در باره معنای هدایت پس این اشعار معتبره اختلاف است

اشعار می گویند معنای هدایت الدلة بلطف سواء كانت موصولة أو غير موصولة كما
قوله اهدانا الصراط المستقيم یعنی با نرمی و لطیف راهنمایی کردن به سوی مقصود
خواه این راهنمایی آن را به منزل مقصود رساند یا نرساند

و نزد معتزله معنای هدایت الدلالة موصوله ای المطلوب یعنی هدایت شده ما به
منزل مقصود است پس هدایت گفته می شود نه مطلق راهنمایی به سبب اختلاف
هر دو گروه و واضح است این اشعار می گویند ما مقدر راهنمایی است پس رسیدن مدلول
به منزل مقصود در رسیدن او کارمانش است معتزله می گویند تا وقتی که مدلول به منزل
مقصود نرسد تا آن وقت هدایت نشده بلکه آن را فقد هدایت می گویند نه هدایت
بلکن نزد اشعار یک شرطی ذکر شده در هر دو صورت راهنمایی را هدایت می گویند
و معنی بلطف باشد و با قهراً نباشد

دلیل معتزله آیه قرآن مجید است (انك تعلمي هدى او ضلال من) در این
آیه الهی هدی یا در مقابل (ضلال) بیان کرده است یعنی ضلال محرم و صواب
ای المطلوب است اگر چنانچه معنای هدی را وصول ای المطلوب قرار ندیم
در بیان (ضلال و هدی) تفادیر قرار ندهیم (اشعار جواب می دهد) که این
هدی که در مقابل ضلال آمده است این هدی لازم است بمعنای



مفهوم خود را تحریر نمایند (هدی للمنفق) حال آنکه قرآن هدی للناس
است. د: معانی علم غیب صیت لغتاً و اینها اخلاق آن بر ~~ه~~ می آید
ه: غیب چند قسم دارد

الجواب: حدیث از نظر ارباب برده شده است ۱- ای هو (انقرآن هدی للمنفق) این هادی
لکم یعنی هدایت کننده است

۲- و رف فی حال کونه هدی اما هادی

۱- و رف فی حال کونه هادی للمنفقین مقصد بحث این است این کتاب یعنی

قرآن مجید این قرآن مجید همان متقیان را به طرف راه هدایت و حق

۲۶

راهنمایی می کند که از جانب الله تعالی آن را مشخص شده و این

16 June 2017

۲۱ رمضان ۱۴۳۸

متقیان به همان راه می رود متقیان بر دو حالت می باشد

۱- آنهایی که به طرف تقوا رفته است این کتاب آنها را راهنمایی می کند

۲- آنهایی که تقوا را عمل کرده اند آنها را به راه هدایت ثابت قدم می داند

(ب) هدی در اصل مصدر است بر وزن فَعَّلَ در اصل هُدًی بمعنی راهنما

در اصطلاح راهنمای کردن شخص با لطف و عنایت یعنی راه نشان

دادن که آن با کمال لطف بنا بر این هدی در کارهای خوب استعمال می شود



جواب دیگر اینست که بزرگ حدیث از قرآن اسم تان لک شده مثل
(اذا قرأت القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم تتقون) (انا سمعنا قرآنا عجبا)

و بعد بقره بعد از نزول چندین سوره دیگر نازل شده لذا با اشاره بعد از آن

۳ قسم هم سوال از معنی (رب) تلق و اظهار حدیث از حدیث معنی
شک و شبه نیست برای نفی وجود هر اکید پس قوله (عز) اسمی چنین معنی
دارد که نسبت به قرآن مجید هیچ گونه شک و شبهه وجود ندارد
اما مشرکین و منافقین شک می کردند پس نفی این گفتند (لا رب)

معنی ۴

جواب معنی اعلام نفی شک از افراد نیست بلکه نفی شک از ذات که با اسم
معنی نفی شک از محل است یعنی که آن قرآن حکیم خود را نفی محل رب
نسبت هر آن کس که در دلائل و براهین قرآن مجید رقت کند چنان و جامع
می شود پس بگوئی باقی نمی ماند پس قطعاً ظاهر شک نیست یا اینکه براس (متقیان)
محل شک و شبه نیست

سوال ششم حدیث المتقین الذین یومنون بالغیب (الف)

(الف) وجه اعرب حدیث را ذکر کنید (ب) معنی هدایت را گفتار و اطلاعیه هدایت
و اختلاف تردد معنی و اشعار هدایت استمال آنرا بر این گفته



نه به اعتبار اطلاق

در این باره چند قول نقل شده

الف: اکثر عاقلین می گویند و همچنین ارجح الاحوال است که اینها اسما می نور هستند

قول دوم: که الفاظ کجی اسما هستند ولی اسما با برهمن تقابلی اند

قول سوم: الف از افعالی خلق ادا می شود که مبدأ مفاعیل است و (لام) از نون زبان

که در مفاعیل است و (میم) از لب ها ادا می شود که منتهای مفاعیل است

انند تقابلی را در (الله) جمع کرده و اثنی عشر می کند که در اول و وسط و آخر کلام ^{بنده} ذکر

انند تقابلی می باشد

قول چهارم: اینکه صرف کجی یعنی (الله) و نیز سایر مقطعات سخن را از ~~آن~~ هستند

(ب) قسم دوم سوال بزرگ اسم است به طرف (الله) زیرا وقتی که حرف

را جمع کرده گویا یکبار شدند و از اجتماع گویا یکبار ^و گویا یکبار به طرف قرآن اشاره

می شود یا فرار از بزرگ اثنی عشر است به طرف همان معبود که ذکر آن در کتب سابقه

آمده است یعنی قرآن حکیم یا اسم اثنی عشر بعید است به این خاطر که به طرف آن

(کلام الله) اشاره شده یعنی (کلام الله) یعنی مرسل به طرف مرسل اله یعنی

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله این مورد پس از این دو یکی است



خرداد

یکہ از دل اسم بودن آنها این است کہ بر آنها حرف اسم صادق آید
 و حرکت از آنها بر معنای خود دلالت می کند و ظاهر است کہ اسم را این طبع حرف کند
 کلمه اسم است کہ بر معنای خود دلالت کند و مقتضی یکی از زبانها سه تانه نباشد مثلاً (ضاد)
 کہ معنای آن توافق است این مستقل بنفسه است

همچنین (ضاد) حرف اول (ضرب) است کہ از آن (ضرب) مرکب می شود پس
 (ضاد) اسم است و اسم بودن آن ثابت شد

دلیل دوم این است کہ اسم به چیزهایی مخصوص است که گوییم و چیزی یافته نمی شود تعریف
 و تفسیر و جمع، تصریف، اضاعت و غیره همین چیزها بر حروف کجی عارض می شود
 پس اسم بودن این حروف از این جا هم ثابت می شود

اشکال: در حدیث ترمذی از حضرت عبداللہ بن مسعود روایت شده کہ رسول اللہ
 صل اللہ علیہ وسلم فرمودند کسی از قرآن یک حرف بخواند بینی او رسد و حرکتی ده برابر
 می شود یعنی گویم کہ (الم) یک حرف است بلکه (الف) یک حرف (لام) یک حرف
 و (میم) یک حرف از این حدیث شریف معلوم می شود کہ حروف کجی اسماء نسبت
 بلکه حروف باشند

جواب: این فرموده رسول اللہ صل اللہ علیہ وسلم به طور مجاز بوده است کہ این اسماء حروف
 است گویا اسم مدلول هستند کہ بر مطلب خود دلالت می کند



جواب دوم: این است کہ الفاظ کجی را حروف گفتن به اعتبار لغت است

و هذا من جهادش نفسی می باشد و چون که اندک تاملی ضروری است بعد از این عمل
اضلوا کثیرا

قول دوم: این است مراد از مغضوب علیهم ضمای و گناهکاران می باشد
و مراد از ضال جهال است

قول سوم: این است مراد از مغضوب علیهم کفار و درار از ضال منافقین است
و کذا قول دیگر هم است که مغضوب علیهم مراد کافر و درار از ضال مبتدع می باشد
لیکن اصح قول چهارم است که آیات و روایات مقتدرش هدایت این تفسیر است

سؤال پانزدهم: اَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا وَبِ فِيهِ الْف مراد از قوله تعالى
اَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ و قول مفتار کدام است (ب) چرا اشاره به ذلک الکتاب
آورده است و نه گفت (هذا الکتاب) حال آنکه ذلک مشایع بعد
(است) (ج) معنی رب چیست چگونه گفت لا ریف فی حال آنکه بسیاری از
منافقین و مشرکین در آن رب داشتند که دلیل علیه قوله عزوجل ان کنتم
فی ریب

الجواب: اَلَمْ از حروف مقلعات است درباره معنای آنها از علمای سلف احوال مختلفه
نقل شده است قاضی بیهاقوی می فرماید که (اَلَمْ) و تمام این گونه الفاظ در قرآن و بعد
از حروف (کحیی) هستند که از آنها کلام مرکب می شود و اسماء هستند



در صورت اضافت توفیق بیدار می شود لذا وقتی اینجا در لفظ غنی منضم علیهم السلام و غنی المصنوع
 علیهم واقع است بنظر نقیض بدخ نقیض ۵۰ اصل می شود مثل حرکت و سکون یعنی
 از غنی حرکت سکون مخفی می شود از سکون غنی حرکت مخفی می شود پس وقتی که یک
 غنی معرفه می باشد صفت قرار دادن او برای الذین در است است

تر است درم در غنی المصنوع لغت است در این لغت ۴۰ از شهر لغت علیهم السلام
 واقع می شود و عامل لغت قرار دارد می شود یا مصنوع خوانده می شود بفعل مخدوف تقدیراً
 یعنی (اعنی) یا باعتبار استثنای مثل ما بین النعم غنی زید

والغضب باید داشت در تمام اغراض نفسانی و احوال جسمانی مثل رحمت، سرور
 مکر، خداع، غضب و غنی هر نوع یک لفظ از این الفاظ استقام می شود
 و چون دو درجه دارد ۱- درجه اوائل ۲- درجه عیالات اکنون باید دانست معنی لغوی
 غنی غضب ~~خلاف~~ هو ثوران النفس عند اذاعة الانتقام و بی وقتی که بهت آن
 به الله باشد مراد و منتهی آن عیالات انتقام می باشد که در بحث رحمت و رحمت مذکور است

خلال یعنی اغراض از راه است خواه عمداً باشد یا خطأ این مکر است در ۳۰ به بی شمار
 دارد از همه مگر در درجه ترکی ادبی است و از همه اعلی ترین درجه کفر باشد است
 مجموعاً معنیرین می نماید مراد از مصنوع علیهم وجود است زیرا است به وجودیان
 ارشاد رب العالمین موجود است در قرآن یک منضم من الله الله و غضب



۱- مصدر اگر چه موصوفه است بجز اندکی از نام و مقام نکره قرار می دهد و نکره بانکره در کتب
دری آید و به نژاد است

زیرا عائد به نحوی است وقتی از موصوفه موصوفه خارجی مقصود نباشد پس آن را قائم
و مقام نکره قرار می دهیم مثل آنچه معروف باللام می باشد چنانچه در شعر شاعر با وجود اینکه
بر سر علی الدینم الف دلام آمده باز هم نکره تسلیم کرده می است ادر علی الدینم یسینی
ضمیمه شد قلت لا یعینی (من از کنار شخص می گذرم که دشنام می دارد مرا را
پس من نفتم که با من نیست و برای او صفت (یسینی) را جده می قرار داده اند و علم
نکره است

۱۹ و آخر (الدینم) را موصوفه بدانیم صفت قرار دادن (یسینی) درست
نست زیرا بخوبی این اتفاق دارد بعد صفت نکره می باشد علامه بیضاوی
استدلالی دیگری از محاورات عرب تقدیم کرد که عبارت است از انی لا اعر علی الرجل مثلك
الرجل موصوف مثلك صفت ظاهر است لفظا مثل با وجود این صفت نکره می باشد
لذا در این مثال معلوم می شود که نکره الرجل با وجود معروف باللام در حکم نکره است
۲- تأویل دیگر این است موصوف را درجه و نزد بگذار و در صفت که غنی المصنف باشد
نی تأویل می کند که لفظ غنی در ظهور صفت همان و همت موصوف می شود که در بیان
رو این گونه موصوفه قرار گرفته آنها با هم هند و تعین باشد لکن در غنی

9 June 2017

۱۴ رمضان ۱۴۳۸



علاء السلام بعضی می گوید مطلق ایمان است که خلوت غنی آثار را احرام
می کند اما در فصل اولی جیت هم راهم ثابت نمی کند و ایمان کامل در حق
اولی را ثابت می کند اکنون سخن واقع شد برای کسانی که مطلق ایمان دارند
به آن متعصب هستند سالم مانند از غضب الهی و گمراهی لازم نیست
و برای مومنین کامل سالم مانند از غضب و ضلال لازم است

لذا در انقیاد علیهم السلام اگر مراد از انعام مطلق ایمان برادر است پس (غنی المحضون)
(علیهم السلام) صفت مفیده می شود زیرا در این صورت در انقیاد علیهم
مرتکبین گناه کبیره هم هستند اکنون از (غنی المحضون علیهم السلام)
مرتکبین گناه کبیره خارج می شود و از این ایمان کامل مراد گرفته می شود و غنی المحضون
در صورتی صفت ناشف می شود که مراد از آن ایمان کامل باشد

زیرا می فرمایید عارا جز کسانی که گمراه و ضلال هستند قرار ندهد و جز مومنین
کامل قرار ندهد (در این کتاب اشکای ولدی می شود) اشکال این که لفظ (غنی)
نکوه است از همان نکوه هایست که با وجود اضافت هم چنین نکوه باقی می ماند
و الذین انعمت علیهم معصمه است لذا طبق قانون صفت و معصوم از نظر
توقیف و تنگی باید با هم مطابق باشد و اینجا مطابقت یافته می شود

اجاب اشکال

که غیر الریه نکوه است مگر اهد التاویلین صفت شدش در کتابی که آید

یک صفت باشد درم. صفت مقیده (یعنی صفت مختصم)
 صفت باشد آن گوید که برای رفع ابهام موقوف و واقع کردن آن در نزد
 مثل (الجسم الطویل)
 و صفت مقیده همین است که برای تخصیص موقوف عام ذکر می گردد البطلان
 و غیره

تفاوت میان صفت باشد و صفت مقیده

وفات حضرت خدیجه (س) (۳ سال قبل از هجرت) - قیام خورشید ۱۵ خرداد (۱۳۴۲ هـ ش) (تعطیل) - روز جهانی محیط زیست

تفاوت در میان این دو این است که در صورت باشد در نزد نیست

موقوف و صفت نسبت مساوی است بکلاف صفت

مقیده که در میان این دو نسبت عموم و خصوص مطلق

است فرق این که در هر کدام صورت صفت مقیده است و در کدام صورت صفت
 باشد است یعنی غیر المقتضوب علیهم و القائلین این موقوف است بر
 تعیین مراد ایمان

ایمان بر دو قسم است

۱- ایمان مطلق ۲- ایمان کامل ۳- ایمان مطلق عام است

از تصدیق مع الافرار فقط ایمان کامل آن را گوید تصدیق قلبی
 در تمام مقتضای ایمان عمل کردن



جواب: قبل از تفسیر استحضار در ترکیب انرا می آید (غنی معارف)
 (ال) بعضی الذی موصول (مفعول) اسم مفعول (علیهم) مفعول مالم
 بسم فاعله اسم مفعول با مالم بسم فاعله خود پیوسته جمله اسمیه جمله برای
 موصول جمله با موصول خود پیوسته معارف این برای معارف و معارف با معارف
 ای الیه جمله اسمیه معطوف الیه (واو) حرف عطف (الغنائین) معطوف
 معطوف با معطوف ای خود پیوسته برای (الذین) بدل می باشد
 یعنی بدل اکل است قاضی صاحب می فرماید در نحو (غنی المعنوی) در قرأت

وجود دارد یک مبرور (غنی المعنوی) و درم مشرب (غنی المعنوی)

در قرأت مجبور غنی مبرور خوانده می شود در این صورت

در ترکیب وجود دارد

ترکیب اول غیر برای الذین ایست علیهم بدل است در این صورت ترجمه اش این
 است آن اشخاص که منعم علیهم هستند همان گروهی هستند که از گمراهی و غضب الهی
 محفوظ و سالم هستند بکن در این صورت ممکن است که در از انبیت علیهم فتد
 من مردم درار باشد که هرگز گمراه نمی شود مثلاً (ابتداء علیهم السلام)

ترکیب دوم: معطوف با معطوف علی خود پیوسته صفت الذین ایست علیهم



مطابق دارد شورس صفت بر و قسم است
 رحلت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب و جنگندار جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸ هـ ش) - انتخاب حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای به رهبری (۱۳۶۸ هـ ش) (تعطیل)

در روز شنبه بعد از امتحان سه نوبت اول
عقود زند چهارم

پنجشنبه

۱۱

1 June 2017

۶ رمضان ۱۴۳۸

یعنی آن در بدل و بدل منه در مقصود بالذات بدل قرار می گیرد لذا چه ضرورتی
برای ذکر **اصراط المستقیم** بود در حالی که هدایت کردن به راه راست هر در
اهدانا الصراط الذین انعمت علیهم آمده بود که حقیقت مقصود هم همین

است چه نیازی به اون کلمه بود

علامه میفایوی این گونه جواب می دهد **فایده آن توکید و تنصیف است**

فأدبته التوكيد والتنصيف

حاصل جواب این است که در این عبارت که به شکل بدل ذکر کرده شده دو فایده

وجود دارد (۱- فایده عام) این از تکرار تأکید یافته می شود

چهارم

۱۲

2 June 2017

۷ رمضان ۱۴۳۸

در نخست (اهدانا) درخواست بنده نسبت به (اصراط

المستقیم) نیاز پیدا شده بود بعد از اهدانا الصراط المستقیم

این نسبت انعمت علیهم یافته شد لذا تأکید پیدا شد و چون فایده است

(اذا تكرر تقرر) بدست می آید

(۲- فایده خاص): یعنی تفسیر می کند که راه مسلمانان مشهور به استقامت است

سؤال چهارم : غیر المفضوب علیهم والفعالین آیه را طبق

تفسیر مفسر توضیح دهد



این کثیر مکی تا بعد از صوفی ۱۳۰ صراط با حسین می خواند یعنی صراط
جز این ابوعمار حمزه این هم کوفی صوفی ۱۵۶ این با اشم می خواند و یا با هار
می خواند و همین وقت قریش است

در مصحف حضرت عثمان رضی الله عنه ثابت است جمیع (صراط) یعنی جمیع صراط
صراط مانند کتب و لفظ صراط به طریقه و سبیل به شکل مذکور و مؤنث مستعمل
می شود صراط در استعمال مذکور و مؤنث مثل طریق است
المستقیم، بمعنای مستوی مراد از مستقیم راه راست و حق ملت اسلام
را می گویند

دره بی دگر آمده | او ننگ الدین افیم الله علیهم من النبین والعلمین و
الشهداء والعالمین و حسن او ننگ و ضعیف

این جمیع از جمله ماقبل یعنی صراط المستقیم بدل الکل است

بدل الکل در کتب مکرر تفسیر می شود و یا اهدانا الصراط المستقیم تفسیر

~~صراط المستقیم~~ صراط الدین افیم الله علیهم ~~خیر المومنین~~ علیهم

چنانچه در مقام دیگر آمده (لذین استقیموا لمن امن منهم) یعنی قوم و گروه

ضعیف گروه که ایمان آورده بودند (امن منهم) برای تذکره است



بدل است : بدل کل آن را گویند یعنی بدل منه

باشد تا در معنی متحد باشد یا نباشد

به صدار است اهم بعناوی می فرماید در لغت قریش و مصنف عثمانی تراست
 سابق (اهدان الفراط) است سین را به صدار بدل کرده البته سوال این
 است که این تبدیلی بر چه می فرماید (لیطابق العاد بالطابق) صدار مطابق
 به (طاء) باشد

باید دانست صا صاد طاء ظاء را حروف الطابق گفته می شود
 چون در وقت ادا این حروف اکثر جمع زبان با کتاره دندان می چسبد
 و حروف دیگر است که منفقه می گویند که زبان با دندان نمی چسبد البته
 تبدیل سین به صا که سین از حروف مجهول است
 طاء از حروف مجهول مستقل و هر یکی چند بکر می یزند که اجتماع این دو
 امر موجب تشکل است لذا سین را به صا تبدیل کردند تا بین طاء و صا
 مناسبت پیدا کند طاء از حروف مطبقة و سین از حروف مجهول است
 یعنی برای (صاد) آواز (زاد) می آید

علت این اشیام این است که چون اقرب این تبدیل عن یعنی تا صا و به تبدیل
 عن حد قریب تر باشد لذا (سین) و (زاد) را حروف منخفقه و منفقه می گویند
 و صا مستقل مطبقة است لذا وقتی در صا آواز (زاد) انجام کرده شود
 صا اقرب الی سین می باشد در اینجا مصنف تراست علماء را بیان می کند
 و قرأ ابن کثیر لذا مفسر اختلاف تراست هارا یعنی حضرت عبداللہ



١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١

والله اعلم
ما اهدانا الصراط المستقيم

قول استغاثی
استدل وقتی بزرگوارند به دولت ایمان مشرف شده در آن امور
مجد و تنای یاری نهای بر این می کند و معبود حقیقی را برای عبادت دانستند
بر می نهند و وقتی برای مومن این هدایت حاصل شده پس مقصد از
اهدانا الصراط المستقیم آری تحصیل حاصل شد

جواب : یا غنی صاحب می فرماید مقصود مومن از درخواست معبود
اهدانا الصراط المستقیم بزرگ هدایت است یا بر هدایت ثابت قدم ماندن
است یا حصول مدارج هدایت است

اهدانا صبیغ امر است اگر و دعاء لفظ مشترک می باشد برای طلب فعل
آید و فقط فرق بعنوان استعلاء و تسفل است استعلاء یعنی خود را برتر
داشتن استعفال یعنی خود را پایین و بیست دانستن

یعنی گفته است فرق با اعتبار رتبه است تا اینجا بحث هدایت تمام
شد و الا بحث هدایت محدود نیست

صراط از صراط الطعم گرفته شده در اصل صراط سبیل بوده است
صراط از آنکه صراط الطعم گرفته شد هندی جویده طعام را ~~خورد~~ خورد
می برد و گویا راه خانه را می خورد و در خود فرو می برد و راه را القم می گوید
چون راه رویده را (لقم) خود می خورد و صراط از قتب سبیل



آن بیده برای فحیدن مصالح ضد قدرت پیدایش قوه عقول حواس خمس
۱- قوه سامعه ۲- قوه باصیره ۳- قوه شامه ۴- قوه لامسه ۵- قوه ذائقه

پس بدن حواس باطن مثل حس مشترک خیال وهم و غیره

هدایت قسم دوم: (استدلالی است) یعنی قائم کردن دلایلی که در آن حق
و باطل و صلاح و فساد از هم دیگر ممتاز می شود و در آن مجید و ضعیف هدایت قسم

دوم اثبات کرده است در آیه **وهدایتنا للفرقان** یعنی من این را به

ضیرو و شریعت و هدایت قسم دادم

هدایت قسم سوم: (الهامی است) چه که عقل انسان عاجز می شود و الله

تعالی رسولان و نبیها را می فرستد و نازل می کند برای راهنمایی بشر و به نبیها

همین اثبات کرده است تعالی **و جعلنا آیه هدی و انذار** و این **و ان هذا القرآن**

یهدی للذی یرید

هدایت قسم چهارم: مخصوص انبیاء اعظام و اولیاد کرام است

و همین مراد است از آیه **و انزلنا الیهم الهدی** و این **و انزلنا الیهم الهدی**

هدایت قسم چهارم انکشافی است که خداوند متعال برای بندهاں قدرت در دل

رازه ها را منکشف می کند به تمام حجاب ظلمانی پوشیده حقایق منکشف

می شود خواه انکشاف به وسیله وحی باشد یا الهام یا رویای صالحه و در این



اطلاق کنند در بیان کرده حیوانات وحش به بشر به همین خاطر
هواد الوحش می گوید

فعل صافی هدایت هدایت می باشد
فعل مناع آن کدی به نگر این فعل به طرف مفعول ثانی به واسطه

(م) یا به واسطه (الی) می شود که این قوه تعالی این هذا القرآن کدی
للتی هم اقوم والله کدی من نشاء الی صراط المستقیم

در آیه اهدنا الصراط المستقیم صله را حذف کرده مثل آیه (واختار موسى قومه) یعنی در صراط المستقیم مثل این آیه عمل کردند مثلاً بهترین راه این است
به (واختار) مفعول می بود به واسطه (مین) (واختار موسى قومه) و بی جای (مین) فمورد (واختار موسى قومه) لهذا حرف (مین) را حذف کرده و فعل (واختار) را بلا واسطه (مین) به طرف مفعول مفعول می گردانید و همین معامله در آیه اهدنا الصراط المستقیم شده است

صراط را به طرف مستقیم مضاف کرده هدایت احسان و مدار می به شرط در
چنانچه فرموده و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بی به اعتبار اجناس
بر چه رقم تقسیم می شود



هدایت تقسیم اول: (حسی) بر روی زمین می نویسد که به وسیله